تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

نام کتاب: دانستنيهاي ولايت

نام نويسنده: محمد تقي صرفي

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله: «مَن كنتُ مولاه فهذا علي ٌ مولاه اللهم وال ِ مَن والاه وعاد مَن عاداه وانصُر مَن نصره واخذُل من خذله.»

## غدير خم

در سال دهم هجرت، پيامبر گرامي اسلام، آخرين حج خودر راموسوم به «حجة الوداع» انجام داد و در حاليكه هزاران نفر از مسلمانان همراه آن حضرت بودند، بطرف مدينه باز مي گشت. چون به محل «غديرخم» رسيدند، حضرت دستور توقف دادند.

زيرا طبق آية شريفه (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ). «٦٧مائده» اي رسول!آنچه خدايت بر تو نازل كرد را ابلاغ نما!كه اگر ابلاغ ننمايي، رسالتت را به انجام نرسانده اي.» پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم موظّف شدند، جانشين خود را رسماً به مردم معرفي كنند.

وقتي همه در آنجا جمع شدند، براي پيامبر بوسيله كجاوه ها، منبري درست كردند و حضرت بر بالاي آن رفته وخطبة مفصلّي ايراد كردند و خبر رحلت خود را به مردم دادندو فرمودند:وقت آن شده كه دارفاني را وداع كنم. بدرستيكه من در ميان شما دوچيزِ پربها، امانت مي گذارم كه اگر به آن متمسك شديد، هرگز بعد ازمن گمراه نشويد!وآن كتاب خدا وعترت من است.در اين موقع حضرت فرمود: «الست ُاولي 'بانفسكم؟قالوا: اللّهم بلي.» آيا من از خوتان برشما سزاوارترنيستم؟ گفتند: بخدا آري .پس بازوهاي علي عليه‌السلام را گرفت و بلند كرد و فرمود:«مَن كُنتُ مولاه، فهذا عليٌ مولاه؛ اللّهم وال مَن والاه وعادِ مَن ْعاداه.» «هركه من مولاي او هستم، اين علي مولاي اوست. خدايا! دوست بدار دوستدار علي را و دشمن بدار دشمن علي را.»

حضرت در حاليكه ظهر شده بود، از منبر پايين آمد. بلال اذان گفت و پيامبر نماز ظهر را بجاي آورد و داخل خيمه خود شد و دستور داد: در مقابل خيمه خود، خيمه اي براي علي عليه‌السلام بر پا كنند و علي عليه‌السلام در آن بنشيند و مردم با او بيعت نمايند.

اصحاب دسته دسته خدمت علي عليه‌السلام رفته وبه او مبارك باد مي گفتند و با عبارت: السلام عليك يا امير المؤمنين بر او سلام مي نمودند.

تعداد كساني كه اين حادثه را ديده وبا علي عليه‌السلام بيعت كردند را تا هفتاد هزار نفر نوشته اند. در اين هنگام آيه نازل شد: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا). «٣٠مائده» «امروز!دين شما را كامل ونعمت را بر شما تمام نموده واسلام را به عنوان دين شماپسنديدم.»

احمد بن حنبل در «مُسند»خود گويد:

«برأ بن عاذب »گفت: به اتفاق رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در غدير خُم فرود آمديم و براي نماز جماعت فراخوانده شديم. زير دو درخت را تميز كرديم. آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز ظهر به جاي آورد و دست علي را گرفت و فرمود: آيانمي دانيد كه من نسبت به مؤمنين از خودشان به آنهاسزاوارترم؟ گفتند: آري. راوي مي گويد: آنگاه دست علي را گرفت و فرمود: هركه را من مولايم، علي مولاي اوست. بارالها! دوست بدار آن كه با علي دوستي كند و دشمن باش آن كه را با علي دشمني كند. پس از اين ماجرا عمر با علي دست داد و گفت: «گوارايت باد! صبح و شام نمودي درحالي كه مولاي هر مرد و زن مؤمنه شده اي»

جابربن عبداللّه انصاري

او كه از اصحاب بدر است واولين زائر قبرشريف امام حسين عليه‌السلام و حامل سلام پيامبر براي امام باقرعليه‌السلام بود. بعد از رحلت پيامبر، در كوچه ها و مجالس فضائل علي عليه‌السلام را براي مردم مي گفت وصدا مي زد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عليٌ خيرُ البشر |  | فَمَن اَبي فَقَدْ كَفَر |

يعني: علي بهترين انسان است وكسيكه اين را قبول نكند كافراست.!

او توصيه مي كرد: اي اصحاب پيامبر! فرزندان خود را با دوستي علي عليه‌السلام تربيت كنيد وهركه دشمن علي عليه‌السلام باشد، بايد بررسي كند كه مادرش چه مي كرده است!

اودرجنگ صفين باعلي عليه‌السلام بود. عاقبت درسن ٧٨سالگي در زمان امام باقرعليه‌السلام درمدينه وفات نمود.

## رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

هنگاميكه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دربستر رحلت افتاده بود، به علي عليه‌السلام فرمود: اي برادر!توحاضر هستي به وصاياي من عمل كني وقرضهاي مرا اداء نمايي و امور مرا بعد از من، اداره كني؟

اميرمؤمنان عليه‌السلام فرمود:آري يا رسول اللّه!حضرت فرمود:نزديك من بيا!علي عليه‌السلام نزديك رفت.رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را بخود چسباند و انگشتر خود رادرآورد و فرمود: اين را بگير و در انگشت خود نما! سپس شمشير و زره و سلاح خود را خواست و آنها را به علي عليه‌السلام داد. همچنين پارچه اي را كه در وقت حمل سلاح، برشكم مي بست، به علي عليه‌السلام داد وفرمود: با استعانت ازخدا، به خانه خود برو.

همينكه مريضي پيغمبر سخت شد، و رحلت حضرتش گرديد، به علي عليه‌السلام فرمود: اي علي! سر مرا در دامن خود بگذار كه امر خداوند عالميان رسيده است. چون روح من از بدنم خارج شد، آنرا با دست بگير وبر صورتت بكش. بعد صورت مرا بطرف قبله نما وبه تجهيز (غسل و كفن و نماز و دفن ) من بپرداز.

و اول تو بر من نماز بخوان و از من دور نشو تا مرا دفن كني. و در انجام همه اين كارها، از خداوند ياري بطلب!

علي عليه‌السلام سر پيغمبر را در دامن خود قرار داد. دراين موقع حضرت بيهوش شد. چشم فاطمه (سلام الله علیها) كه به اين صحنه افتاد، گريست و ندبه كرد و گفت:

«وابيض يستسقي الغمام بوجهه ثمال اليتامي عصمة للارامل»

«يعني پيغمبر، سفيد رويي است كه مردم ببركت روي او طلب باران مي كنند و او فريادرس يتيمان و پناه بيوه زنان است.»

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صداي فاطمه (سلام الله علیها) را شنيد و چشمهاي خودرا باز نمود و با صداي ضعيفي فرمود: اي دختر! اين زبان حال عمويت ابوطالب بود. اين رانگو! بلكه بگو:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ) «آل عمران ١٤٤» يعني محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقط فرستادة خداست. آيا اگر او رحلت كند و يا كشته شود، شما به آيين پدرانتان بر مي گرديد؟»

وقتي پيغمبر رحلت نمود، علي عليه‌السلام مشغول غسل و تجهيز حضرت شد.

اوفضل بن عباس را خواست و به او فرمود كه آب تهيه كند. فضل آب مي آورد و علي عليه‌السلام بدن حضرت را غسل مي داد.

همينكه تجهيز بدن پيغمبر تمام شد، علي عليه‌السلام جلو ايستاد و به تنهايي بر بدن مقدّسش نماز خواند. در اين موقع عده اي در سقيفه بني ساعده جمع شدند وخليفه را انتخاب نمودند!! «منتهي الامال»

## دعوت يوم الانذار

در سال سوم بعثت، پيامبر مأمورشد تا اسلام را علني كند و دعوت به اسلام را از فاميل خود شروع نمايد. پيامبر در حاليكه خديجه همسرش بود، چهل نفر از قريش را دعوت كرد و اسلام را به آنها عرضه نمود و فرمود: هركه در ايمان بمن سبقت بگيرد، او جانشين و وزير و برادر من است. از آن چهل نفر كسي اين دعوت را نپذيرفت جز علي عليه‌السلام. بنابراين پيامبر علي عليه‌السلام را به عنوان جانشين خود معرفي كرد.

وقتي مشركين تصميم به كشتن پيامبرگرفتند، علي حاضرشد براي حفظ جان پيامبر خود را بخطر بياندازد ودربستر پيامبر بخوابد تا مشركين متوجه خارج شدن حضرت نشوند. و اين كار چنان با ارزش بود كه درشأن علي مرتضي اين آيه نازل شد:

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) بقره ٢٠٧

ازدواج

ازدواج مبارك علي عليه‌السلام با فاطمه (سلام الله علیها) درسال دوم هجري اتفاق افتاد.

كه حاصل اين ازدواج، حسن و حسين و زينب و ام كلثوم بوده است.

## جنگ خندق

جنگ خندق درسال پنجم هجري واقع شد. مشركين باده هزارنفر، مدينه را محاصره كرده بودند و مسلمانان هم درپشت خندقي كه اطراف شهرحفرشده بود، در مواضع خود بسر مي بردند.

بعضي از مسلمانان از كثرت لشگردشمن دچار هراي وترس شده بودند. دراين زمينه قرآن مي فرمايد: (إِذْ جَاءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ) ياد بياوريد آن زماني را كه دشمن از بالا و از پايين برشما هجوم آورد و چشمان شما از ترس جابجا شدند.

دشمن ٢٧روز مدينه را محاصره كرد. سپس چندنفراز شجاعانش از جمله عمرو بن عبدود و عكرمة بن ابي جهل و نوفل بن عبداللّه و ضرار بن خطاب ازخندق راهي را پيداكردند وخود را به نزديكي مسلمانان رساندند.

عمرو كه اورا باهزارسواربرابر مي دانستند پيش آمد ومبارز طلبيد. احدي جرأت جواب دادن به اورا پيدا نكردندتا عاقبت علي عليه‌السلام خارج شد و درمقابل او قرار گرفت.

پيامبر دراين موقع فرمود:تمامي ايمان درمقابل تمامي كفرقرارگرفته است. علي عليه‌السلام بعد از مبارزه اي سر عمرو را ازتن جداكرد. كه پيامبرفرمود: ضربت علي درخندق از عبادت انس وجن تاروزقيامت، برتراست.

## جنگ خيبر

درسال هفتم، جنگ خيبر صورت گرفت وقلعه هاي يهوديان پيمان شكن بوسيله سپاه اسلام محاصره شد.

مسلمانان موفق به فتح قلعه قموص نشدند تا اينكه علي عليه‌السلام مأمور فتح آن شد.او براي فتح اين قلعه با مرحب خيبري از قهرمانان يهود جنگيد و او را كشت.

سپس ربيع و عنترخيبري و مرّه و يا سرو ديگر شجاعان يهود را از پاي درآورد. يهوديان دچار شكست شدند وبه قلعه فرار كردند. علي عليه‌السلام در عملي اعجاب انگيز درقلعه را ازجا درآورد و برروي خندق قرار دادتا سپاه اسلام وارد قلعه شدند و پيروزي مهمي بدست آمد.

جنگ ذات السلاسل

درجنگ ذات السلاسل كه 12000 نفر از قبيله يا بس جزء مشركين و چهارهزار نفر جزء لشگرمسلمين بودند، دشمن توانست سپاه اسلام را كه فرماندهي آن به عهده چند نفر از اصحاب بود، شكست دهد. تا اينكه علي عليه‌السلام فرماندهي را بدست گرفت و درصبحگاهي بر دشمن يورش برد و آنان را شكست داد و باپيروزي و غنائم مهمي برگشت كه سوره و العاديات در باره اين پيروزي نازل شد.

## جنگ حنين

درجنگ حُنَين نيز سپاه دشمن با 12000 نفر درمقابل مسلمين قرارداشت. دشمن با استفاده از كمينگاه هاي كوهستان توانست در ابتدا شكستي برلشگر اسلام وارد كند امّا با رشادت علي عليه‌السلام كه بيش از چهل نفر از شجاعان دشمن را به هلاكت رساند و كشتن پرچمدار مشركين بنام ابو جردل، دشمن رو به هزيمت نهاد وجنگ با پيروزي اسلام بپايان رسيد.

## علم و حكمت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام

چون علم او از پيامبر گرفته شده است، او بعد از نبي، عالمترين افراد بود. پيامبر در هنگام رحلت او را طلبيد و هزار باب از علم به ياد داد كه ازهر بابي هزار باب ديگر باز مي شود. و هركه مي خواهد به شهر علم پيامبر، قدم نهد بايد از طريق علم علي عليه‌السلام باشد!

ابن ابي الحديد مي نويسد: علي عليه‌السلام مؤسس همه علوم اسلامي است. او مؤسس علم تفسير، صرف و نحو، فقه و غيره است.

معاويه بعد از شهادت امام گفت: با كشته شدن علي عليه‌السلام ، علم وفقه هم از دنيارفت.

عمر هفتاد بار گفت: اگر علي نبود، عمر هلاك مي شد!

پيامبر در باب اوفرمود: از ده جزء علم كه خدا آفريده است، نُه جزء به علي داده شده و يك جزء به باقي مردم! و بخدا سوگند! كه علي درآن يك جزء هم شريك است!

و فرمود: اي علي! تو وارث علم مَني! وتویي بيان كننده اختلافات و حلال مشكلاتي و حل مشكلات امّت به غير تو انجام نمي شود.

## آياتي كه برمقام علي عليه‌السلام دلالت مي كند:

«اين بخش از كتاب ولايت از انتشارات جهاد سازندگي استفاده شده است.»

١- (أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِندَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) «توبه ١٩»

دربارة نزول اين آيه آمده است كه: عباس وطلحه وحمزه به هم فخر مي فروختند. عبّاس عموي پيامبر مي گفت: افتخارمن اين است كه آب زمزم در دست ما است و ما به حاجيان آب مي دهيم. طلحه مي گفت: من كليد دار كعبه هستم.

حمزه هم به چيز ديگري افتخار مي كرد. اميرمؤمنان كه حضور داشت فرمود: من شش ماه قبل از همه شما ايمان اوردم و با پيامبر نماز مي خواندم و از همه بيشتر جهاد نمودم.

خواستند داوري نزد پيامبر ببرند كه اين آيه نازل شد: آيا آب دادن به حاجيان و كليد داري كعبه را برابر مي دانيد با كسي كه ايمان به خدا و قيامت دارد و در راه خدا جهاد نموده است؟ اين ها در نزد خدا مساوي نيستند وخدا ظالمين را هدايت نمي كند.

٢- (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) «مائده ٦٧»

«اي پيامبر!آنچه را كه از جانب پروردگارت بتو نازل شده ابلاغ نما كه اگرنكني رسالتش را انجام نداده اي وخدا تورا از مردم حفظ مي كند.»

مفسرين شيعه وسنّي گفته اند كه اين آيه دربارة ابلاغ ولايت علي عليه‌السلام به مردم، نازل شده است.

٣- (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) «فاتحه ٦»

پيامبر فرمود:اي علي!تو صراط مستقيم هستي!

٤- (إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) «رعد٧»

٥- (الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) «بقره ٧٤»

«آنانكه اموال خود را در روز و شب، آشكار و پنهان انفاق مي كنند، در پيشگاه خدا مأجور بوده و غم و اندوهي بر آنان نيست.»

ابن عباس گفته است:آية فوق دربارة علي عليه‌السلام نازل شد. آن زمانيكه آن حضرت چهاردرهم داشت. يكدرهم را در روز و يكي را درشب و يكدرهم آشكار او درهم چهارم را درپنهاني صدقه داد.

٦- (وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ) «بقره ٤٠»

«به عهد من وفا كنيد تا به عهد شما وفا نمايم.»

مفسرين گفته اند يعني: به ولايت علي عليه‌السلام وفا كنيد تا من هم بهشت رفتن شما را وفا كنم.

٧- (وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) «نساء٣٦»

«به پدر ومادر نيكي كنيد.»

پيامبر فرمود: برترين والدين و سزاوارترين والدين، محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعلي عليه‌السلام هستند.

٨- (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) «آل عمران ١٠٢»

«به ريسمان الهي چنگ زنيد ومتفرق نشويد.»

درتفسير نورالثقلين آمده كه مراد از ريسمان الهي، علي عليه‌السلام است.

٩- (يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا) «نساء١٧٤»

«اي مردم! برهان الهي نزد شما امد و ما بسوي شما نور آشكاري را نازل كرديم.»

آمده كه مراد از برهان، پيامبراسلام ومراد از نور، علي عليه‌السلام است.

١٠- (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) «توبه ١١٩»

«اي مؤمنين!تقوا داشته وبا صادقين باشيد.»

در تفاسير از ابن عباس نقل شده كه مراد از صادقين، علي عليه‌السلام است.

و...

## آيات ديگر قرآن در شأن علي بن ابي طالب عليه‌السلام

آيات زيادي در شأن اميرالمؤمنين عليه‌السلام تفسير شده كه بايد به كتب تفسير از جمله نورالثقلين و جامع و غيره مراجعه شود.

تعدادي از آنها در بالا ذكرشد و تعدادي ديگر فهرست وار ذكر مي گردد:

(وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ)، (وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ)، (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...)، (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي)، (وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)، (وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ) (قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ)، (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ)، (أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا)، (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ)، (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...)، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ)، (واذاحاجّتم...) (الذين ينفقون اموالهم...) (اجعلتم سقاية الحاج ّ...)، (انّماانت منذر ولكلّ قوم هادٍ) (و مِن الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضاة الله) (يا ايهّا الرسول بلّغ ما اُنزل اليك من ربّك) (اليوم يئس الذين كفروا...) (اهدنا الصراط المستقيم) (ذلك الكتاب لاريب فيه) (اوفوا بعهدي اوف بعهدكم) (وبالوالدين احساناً) (فلمّا جائم بالبينات...) (فمن حاجّك فيه...) (واعتصموا بحبا لله جميعا ولاتفرقّوا) (يا ايّها الذين آمنوا قد جائكم برهان من ربّكم ونور) (واِنَّ هذاصراطي مستقيماً) (ونادي اصحاب الجنّة » «وهو الذي ايّدك بنصره) (برائةٌ مِن الله...) (كونوا مع الصادقين) (افمن يهدي الي الحقّ...) (افمن كان علي بيّنةٍ) (قل هذه سبيلي) (ويقول الذين كفروا...) (الم تر كيف ضرب...) (اذا ناجيتم الرسول...)

فرشته اي با ٢٤صورت

روزي فرشته اي نزد پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمآمد كه داراي ٢٤صورت بود. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود:اي دوست من جبرئيل! تاكنون تورا به اين صورت نديده بودم؟

فرشته گفت: من جبرئيل نيستم. بلكه من محمود هستم كه خداوند مرا فرستاده است تا نور را به ازدواج نور دربياورم. پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود:چه كسي را به چه كسي؟ محمود گفت: فاطمه را به ازدواج علي! در اين هنگام چشم پيغمبر به كتف محمود افتاد كه بر آن نوشته بود: محمدٌ رسول اللّه. عليٌ وصيّه. حضرت پرسيد: از چه زماني اين عبارت بر كتف تو نوشته شده است؟ گفت: بيست وچهار هزارسال قبل ازخلقت آدم عليه‌السلام.

از آگاهان بپرسيد:

«از ابن عباس درتفسيرآيه (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ) نحل 43 يعني:از آگاهان بپرسيد. سؤال شد. اوجواب داد: آنها محمّد، علي، فاطمه، حسن وحسين هستند كه اهل ذكر، علم، عقل بيان واهل بيت پيامبرهستند.»

نامگذاري توسط خدا

امام سجادعليه‌السلام فرمود: وقتي امام حسن عليه‌السلام متولد شد، فاطمه (سلام الله علیها) به علي عليه‌السلام فرمود: نامي براي اين كودك انتخاب كن! علي عليه‌السلام فرمود: من قبل از پيامبر اين كار را نمي كنم. سپس كودك را به نزد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بردند وخواهش كردند كه اسمي بر او بگذارد. حضرت فرمود: من در نامگذاري اين كودك برخدا سبقت نمي گيرم. در اين هنگام وحي نازل شد وجبرئيل سلام خدا را ابلاغ كرده و گفت:خدا مي فرمايد: علي بن ابيطالب براي تو مانند هارون براي موسي عليه‌السلام است. نام پسر هارون را كه شُبّر است بر او بگذار. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود: لغت من عربي است؟ جبرئيل گفت: عربيِ شُبَّر، حسن است.

پس نام «حسن» را بر اين كودك گذاشتند.

شفاي چشم از خاك زائركربلا!

«پدرخانم آيت الله گلپايگاني با اينكه پير بود ولي چشمِ جواني داشت. من ديدم كه در مسجدِ بالاسرِ آن زمان كه تاريك بود، در سن نودسالگي بدون عينك قرآن مي خواند.» ايشان تعريف كرد كه من به همراه آيت الله گلپايگاني در اربعين به كربلا رفتيم. ما از بصره سوار قطار شديم. قطارها صندلي نداشت و يك اتاقي بود كه من و آقاي گلپايگاني در آن نشسته بوديم. ناگهان عرب هاي باديه نشين ريختند در قطار و قطار پر شد و حركت كرد. يكي از عرب ها پايش را توي دامن من دراز كرده بود. من اول ناراحت شدم ولي بعد گفتم زوّار حسين عليه‌السلام است.

به اين فكر افتادم كه اين زوّار حسين عليه‌السلام است. لذا همه اش تبرّك است. پاي پياده آمده بود ولاي انگشتان پايش گِل بود. بدون اينكه آن عرب بفهمد، يك مقدار از آن گِل را گرفتم و به پشت چشمم ماليدم وناگهان ديدم كه عينك نمي خواهم. نزديك را مي بينم. دور را مي بينم.وضع بينايي ام عالي است.»

شفا از جناب حرّبن يزيد رياحي

آقاي قندهاري يكي از علماي مشهد است كه مرد مقدسي است فرموده بودند: من در زمان طلبگي «تب لازم »داشتم. اين تب انسان را رهانمي كرد. خيلي اوقات هم كسي را مي كشته است. ضعف روي ضعف پديدمي آمد تا منجر به فوت مي شد. من هم مرگم نزديك شده بود. رفقا مي خواستند به زيارت حرّ بروند. من هم حوصله ام سر رفته بد و به آنها گفتم مرا هم ببريد. گفتند نمي شود. گفتم هرطوري هست مرا ببريد. اگر شده روي دوش شما باشم.

طلبه ها اين كار را كردند. مرا بر دوش گرفتند و بردند. طلبه ها زيارتشان را كه كردند، مرا گوشه حرم گذاشتند و رفقا دنبال تفريح رفتند. و منهم زيارتم راكردم پ. يك وقت ديدم كه يك زن عربي با يك بچه فلج و ناتوان و عفب مانده آمد. اورا كنار ضريح حضرت حرّ گذاشت و يك شبكه را گرفت و گفت: «ياكاشف الكرب عن وجه الحسين! اكشف كربي بحقّ مولاك الحسين.» يعني اي كسيكه غم وغصه را از حسين برطرف مي نمودي!غم وغصه مراهم بحق حسين برطرف كن!

آن زن شبكه دوم را گرفت و اين جمله را گفت. شبكه سوم را گرفت و اين جمله را گفت ناگاه بچه ايستاد و آمد دامن مادرش را گرفت وگفت مادر!

آري بچه خوب شد. فهميدم كه اين نوع معجزات راي اين زن تازگي نداشته واثالش را بسيار ديده بود. اين زن يك تعظيم وتشكري كرد واز حرم حضرت حرّ بيرون رفت.

من فكر كردم كه اين زن اين حاجت را گرفت! من كه يك واعظ وطلبه هستم ومروط به اهل بيتم چرا من حاجت نگيرم؟ مي توانست بلند شوم. لذا افتان وخيزان تا پاي ضريح آمدم و شبكه را گرفتم و گفتم: «يا كاشف الكرب عن وجه الحسين!اكشف كربي بحقّ مولاك»

سپس همانند آن زن، شبكه دوم را گرفتم و همين جمله را گفتم. بعد شبكه سوم را هم گرفتم و اين دعا را كردم. ناگاه ديدم مثل آب كه روي آتش بريزند بدن گرم من، سرد شد. ديدم قدرت دارم. بلند شدم و ايستادم. ديدم مي توانم راه بروم. بنا كردم به راه رفتن. حتي ديدم مي توانم بدوم! بنا كردم به دويدن! آمدم نزد طلبه ها وگفتم بيائید!خوب شدم.»

## عبادت امام سجادعليه‌السلام

امام باقرعليه‌السلام مي گويد:

پيش پدرم رفتم و هنگاميكه ديدم كه از كثرت عبادت وبيداري، رنگ مباركش زرد وچشمهايش از گريه زياد مجروح و پيشانيش از كثرت سجود پينه كرده وساقهاي پايش از ايستادن زياد در نماز ورم كرده بود، من به گريه افتادم. امام بمن نگاهي كرد و گفت: آن كتابي كه عبادت علي عليه‌السلام در آن ذكرشده است را بياور! وقتي آوردم، مقداري خواند وفرمود:چه كسي مي تواندمانند علي عليه‌السلام، عبادت كند؟

حجرالاسود به صدا درآمد!

بعد از شهادت امام حسين عليه‌السلام ، محمد بن حنفيه كه برادر امام حسين عليه‌السلام بود نزد امام سجادعليه‌السلام رفت وگفت:

اي برادر زاده! مي داني كه پيامبر، علي عليه‌السلام را وصيّ خود قرار داد و علي عليه‌السلام هم امام حسن عليه‌السلام را وصيّ خود قرار داد. حال كه پدرت به شهادت رسيده است، جانشين خود را مشخص نكرده و چون من عموي تو و پسر اميرالمؤمنين عليه‌السلام هستم و از تو بزرگتر مي باشم! پس در مورد امامت با من نزاع نكن و مرا امام بدان!!

امام سجادعليه‌السلام فرمود:اي عمو! از خدا بترس ودنبال آنچه كه سزاوار آن نيستي نرو و من تورا از اينكه جزء جاهلان باشي، برحذر مي دانم!

اي عمو! پدرم صلوات الله عليه قبل از اينكه به كربلا بيايد به من وصيت كرد و يك ساعت قبل از شهادت با من در امر امامت عهد و پيمان بست. و اين سلاح رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه در نزد من است. پس دنبال اين امر نگرد كه مي ترسم عمرت كوتاه شود ودر احوالت آشوب و اختلال روي دهد! خداوند متعال امتناع دارد كه امامت را جز در نسل حسين عليه‌السلام قرار دهد و اگر مي خواهي به اين امر يقين كني بيا با هم نزد حجر الاسود برويم تا از او نظربخواهيم وحقيقت امر را از او جويا شويم.

محمد قبول كرد و با امام نزد حجر رفتند.

امام به محمد فرمود: اول تو در پيشگاه خدا تضرّع كن از او بخواه تا حجر با تو صحبت كند. سپس حقيقت را از حجر بپرس!

محمد شروع به مناجات كرد و خدارا صدازد! ولي سخني از حجر نشنيد!

امام فرمود:اي عمو! اگر تو جانشين امام حسين عليه‌السلام بودي حجر با تو حرف مي زد و جواب تورا مي داد.

محمد گفت: اي برادرزاده! حال تو حجر را صدا بزن واز او سؤال كن!

امام دعا كرد وفرمود:

اي حجر!ب حق خداوندي كه عهد وميثاق تمام پيامبران واوصياء وتمامي مردم را در تو قرار داده قسم مي دهم كه بگویي بعد از حسين بن علي عليه‌السلام چه كسي امام است؟

ناگاه حجر الاسود چنان تكاني خورد كه گويا مي خواست از جاي خود كنده شود و بزبان عربي به امام سجادعليه‌السلام گفت: وصيت و امامت بعد از حسين بن علي عليه‌السلام مخصوص تو است.

محمد پاي حضرت را بوسيد وگفت: اعتراف مي كنم كه امامت حق شمامي باشد. «منتهي الامال ج ٢ص ٢٣٠»

باران ناگهاني!

ثابت بناني مي گويد:

يكسال با عده اي از عبادت كنندگان بصره از قبيل ايوب سجستاني، صالح مرّي، عتبة الغلام و حبيب بن دينار به مكه رفتيم. در مكه به علت نيامدن باران، آب كمياب بود. ما تصميم گرفتيم از خدا بخواهيم كه باران بفرستد! لذا كنار كعبه رفتيم و از خداي رئوف درخواست باران كرديم. ولي اثري ازاجابت نديديم!

در اين موقع جواني بطرف ما آمد و فرمود:

اي مال بن دينار! اي ثابت بناني! اي ايوب سجستاني! اي صالح مرّي! اي...! ماگفتيم: لبيك!

فرمود:آيا در ميان شما كسي نيست كه خدا اورا دوست بدارد؟ گفتيم: از مادعا كردن و از خدا اجابت نمودن!

فرمود: از كعبه دور شويد! اگر در ميان شما يك نفر بود كه خدا او را دوست داشت، دعاي او را مستجاب مي نمود.

آنگاه حضرت وارد كعبه شد و سر به سجده نهاد و فرمود: اي خداي من! بحق ّآن محبّتي كه بمن داري، اين مردم را بوسيله باران سيراب كن!

هنوز دعاي امام تمام نشده بود كه ابري نمايان شد وباران زيادي آمد.

ثابت مي گويد: من از مردم مكه پرسيدم اين جوان كيست؟ گفتند كه او علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب عليه‌السلام است.«ستارگان درخشان ج ٦ص ١٦»

زنده شدن پرندگان ذبح شده!

يونس بن ظبيان مي گويد:

با عده زيادي در خدمت امام صادق عليه‌السلام بوديم كه شخصي سؤال كرد: يابن رسول الله! پرندگاني كه در قرآن آمده، در آن جائيكه خطاب به ابراهيم عليه‌السلام فرموده است: «(فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا) يعني:چهار پرنده را ذبح كرده و گوشتشان را با هم مخلوط كرده و هر قسمتي را بر سركوهي بگذار!»

آيا از يك نوع بودند يا با هم فرق داشتند؟

امام فرمود: مي خواهيد مثل آن معجزه را به شما نشان بدهم؟همه گفتيم:آري!

امام دستورداد كه طاوس و باز و كبوتر و كلاغي را آوردند و آنها را ذبح كردند و باهم مخلوط كرده، در چهار طرف اطاق گذاشتند. سپس امام ابتدا طاوس را صدازدند! ناگاه اجزايش از چهارگوشه جدا شده و بهم پيوستند و زنده شد. سپس كلاغ و دوتاي ديگر را زنده كرد.«حديقة الشيعة»

شفاي بي نماز!

«مرحوم دستغيب از يكي ازدوستانش نقل مي كند كه سالي همه خانواده من دچار مرض حصبه شدند! در آن زمان مرض حصبه افراد را مي كشت. من نماز صبح را كه خواندم به محلي كه در آنجا روضه خواني بود رفتم. در آنجا به امام حسين عليه‌السلام توسل پيدا نمودم. دلم شكست و براي شفاي سه پسر و زنم به امام حسين عليه‌السلام پناه بردم. وقتي به خانه بگشتم، ديدم كه خانواده ام سفره انداخته ومشغول خوردن صبحانه هستند! گفتم چه خبراست؟ يكي از پسرانم گفت ديدم كه زهرا (سلام الله علیها) آمد. امام حسين عليه‌السلام آمد. امام حسن و اميرالمؤمنين و رسول الله آمدند. همه سياه پوش بودند. آمدند ونشستند. پيغمبر اكرم به زهراگفتند: زهراجان! دست بر سر اينها بكش كه خوب بشوند! زهرا بر سر ما بچه ها دست كشيد. همه خوب شديم. بعد پيغمبر فرمود: عزيزم!يك دستي هم بر سر اين زن بكش. زهرا جواب داد: پدرجان! او نماز نمي خواند. من هم دست بر سر او نمي كشم! پيغمبراكرم فرمود: شوهرش توسل به حسينم پيداكرده ونمي شود به پاسخ ندهيم. چون شوهرش نماز مي خواند و رابطه اش با ما محكم است. ناگاه زهرا بلند شد و دستي هم به سر مادرمان كشيد و او هم خوب شد.»

چگونه در كودكي حكمت داشت؟

علي بن اسباط مي گويد: وقتي خدمت امام جوادعليه‌السلام رفتم واندام كم سن وسال او را برانداز كردم، ناگاه حضرت فرمود: همانطور كه خداوند، بعضي ازپيامبران را در سنين كم، حجت خود قرار داد، امام را هم همينطور قرار مي دهد. قرآن مي فرمايد: (وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا) ما به عيسي در كودكي حكت داديم.وباز مي فرمايد: (بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً) يعني زمانيكه او بزرگ شد وبه چهل سالگي رسيد... كه نشان مي دهد جايز است در كودكي حكيم باشد وجايز است در چهل سالگي باشد.

پرسيدن سي هزار سؤال

كليني وديگران نوشته اند كه وقتي امام جوادعليه‌السلام در هفت يا نُه سالگي به امامت رسيد، براي آزمايش امامت حضرت، سي هزار سؤال از او در روزهاي متوالي پرسيدند و امام به همه آنان جواب كافي وشافي دادند.«منتهي الامال ج ٢ص ٥٧٥»

سخن گفتن به هفتاد وسه زبان

ابوهاشم جعفري گويد كه:

خدمت امام هادي عليه‌السلام شرفياب شدم. امام با زبان هندي با من صحبت مي كردند ولي من چيزي نمي فهميدم. در مقابل امام ظرفي پر از سنگريزه بود كه امام يكي از سنگريزه ها را برداشت و مكيد و به من داد. منهم آن را دردهانم گذاشتم. بخدا قسم! هنوز از خدمت امام هادي عليه‌السلام بيرون نرفته بودم كه قادر بودم به هفتاد وسه زبان كه يكي از آنها هندي بود سخن بگويم.«منتهي الامال ج ٢ ص ٣٦٧»

سفر امام عسگري به گرگان

جعفربن شريف گرگاني مي گويد كه:

سالي در راه سفر حج در سامراءبه خدمت امام عسگري عليه‌السلام رسيدم. و مقداري از اموالي را كه شيعيان براي حضرت داده بودند به امام دادم و گفتم: شيعيان شما در گرگان سلام رساندند.

امام فرمود: مگر بعد از اعمال حج به گرگان بر نمي گردي؟

گفتم:چرا. برمي گردم. فرمود: از امروز تا صد و هفتاد روز ديگر تو به گرگان مي رسي. كه روز جمعه سوم ربيع الثاني در اول روز وارد شهر مي شوي. وقتي به گرگان رفتي، به مردم اعلام كن تا در خانه تو جمع شوند. زيرا در آخرآنروز من به گرگان خواهم آمد.

سپس امام برايم دعا كردند.

من همان تاريخي كه امام فرموده بود، وارد گرگان شدم و به مردم خبردادم كه امروز امام به منزل من مي آيند. لذا آماده باشند ومسائل و مشكلات خودرا درنظر بگيرند.

بعد از نماز ظهر وعصر، همگي شيعيان در خانه من جمع شده بودند كه بدون اينكه متوجه بشويم، امام عسگري عليه‌السلام برما وارد شد وبرما سلام كرد. ما از امام استقبال نموديم ودست مباركش را بوسيديم.

امام فرمود: من به جعفر بن شريف وعده داده بودم كه در آخر امروز نزد شمابيايم. لذا نماز ظهر وعصر را در سامراء خواندم ونزد شما آمدم تا با شما تجديد عهد نمايم. اكنون كه نزد شما هستم، سؤالات وحاجات خودرا بمن بگویيد.

اولين نفري كه حاجت خودرا گفت، نضربن جابر بود كه عرض كرد: اي پسر رسول خدا! پسرم چندماه است كه نابينا شده است. از خدا بخواهيد تاچشمانش را به او بر گرداند.

امام فرمود: او را نزدم بياور!

اورا خدمت امام آوردند و امام دست شريف راخودرا بر چشمانش گذاشت كه ناگاه بينا شد. سپس يك به يك مردم حاجت هاي خود را مي پرسيدند و امام حاجات آنهارا برآورده مي كرد و درحق همگي دعا نمود و درهمان روز مراجعت فرمود.«منتهي الامال ج ٢ ص ٣٩٩»

سوراخ كردن زبان

شيخ شمس الدين محمدبن قارون گويد:

به حاكم حلّه بنام مرجان الصغير گزارش دادند كه يكي از شيعيان بنام ابوراجح به خلفاء اهانت مي نمايد!حاكم دستورداد تا اورا آوردند وچند نفر بقصد كشت اورا زدند وآنقدر به صورتش زدند كه دندانهاي جلو اوافتاد. سپس زبانش را بيرون آورده بر آن حلقة آهني زدند و بيني او را سوراخ كرده و ريسماني از مو درآن وارد كرده و به طنابي بستند و به دستور حاكم در كوچه هاي شهر گرداند. تماشاچيان هم از هر طرف اورا مي زدند بطوريكه برروي زمين افتاد و مرگ را پيش روي خود ديد. بعد ازآن حاكم دستور داد تا كار او را تمام كنند ولي چند نفر واسطه شده و گفتند: او پيرمردي ساخورده است وآنچه برسرش آمده اورا از پاي درخواهد آورد. اورا رها كن كه خودمي ميرد وخونش را برگردن نگير!

حاكم هم از كشتنش صرف نظر كرد. بستگان ابوراجح آمدند و او را در حاليكه صورت و زبانش باد كرده بود و كسي ترديد نداشت كه همان شب خواهد مرد، به منزلش بردند.

برخلاف انتظار، فرداي آنشب كه مردم براي اطلاع از وضع او بديدارش رفتند، ديدند كه در حال صحت و سلامت نماز مي خواند. دندانهايش مثل اول شده و جراحت هايش خوب شده و اثري از آنها باقي نمانده و پارگي صورتش رفع گرديده است.

مردم تعجب كرده وماجرايش را پرسيدند.گفت:

من مرگم را ديدم. زبان سخن گفتن هم نداشتم تا از خداوند متعال حاجتي بخواهم.لذا در دل دعا كردم و به مولا وآقايم صاحب الزمان عليه‌السلام توسل جستم. چون شب فرا رسيد، ناگاه ديدم كه خانه ام پرنور شد و يكدفعه ديدم كه مولايم امام زمان عليه‌السلام دست مباركش را بر صورتم كشيد و به من فرمود: ازخانه خارج شو و براي طلب روزي براي زن و بچه ات كاركن كه خدا بتوسلامتي داد.

منهم به اين وضعي كه مي بينيد شدم.

شمس الدين گويد: بخدا قسم! قبل از اين ماجرا ابوراجح خيلي ضعيف و كم بنيه و زشت و كوتاه ريش بود و من به حمامي كه او در آن بود، مي رفتم ولي بعد از اين جريان وقتي اورا ديدم متوجه شدم كه نيرويش زيادشده و قامتش راست گرديده و ريشش بلند و صورتش سرخ شده و انگار به سن بيست سالگي برگشته و پيوسته در همين حالت بود تا اينكه وفات يافت.«مكيال المكارم»

حاج مؤمن شيرازي

حاج مؤمن نامي بوده كه در شيراز زندگي مي كرده است او خود گويد:درجواني محبت وشوق شديدي به زيارت حضرت مهدي (عج )در من پيداشد كه لحظه اي آرام وقرار نداشتم.

به طوري شد كه از خوردن وآشاميدن غافل مي شدم تا كار به جايي رسيد كه با خود عهد نمودم آنقدر از خوردن وآشاميدن خود داري خواهم كرد تا تشرف خدمت امام عليه‌السلام برايم حاصل شود. يا آنكه بميرم! چند روز غذا نخوردم وروز سوم در مسجد سردزدك كه افتخار خادمي آن مسجد را داشتم از ضعف بيهوش افتاده بودم كه ناگاه صداي دلنواز روح بخشي با عظمت كه پراز لطف وعنايت بود به گوشم رسيد: حاج مؤمن! برخيز واز اين غذايي كه براي تو آورده اند بخورمگر نمي داني اين عملي را كه انجام دادي در شرع مطهر اسلام حرام است و بعدا از اين قبيل كارهاي غير مشروع بپرهيز!

به مجرد شنيدن اين صدا قدرت وقوه اي در من پيدا شد و بي اختيار برخاستم و نشستم. صورتي نوراني ديدم كه مانند ماه مي درخشيد. فرمود: حاج مؤمن! آقا سيدهاشم (امام جماعت مسجد) به مشهد مي روند. شماهم با ايشان برويد درقم شخصي راملاقات خواهيد كرد. به دستور او رفتار كنيد.

من هم به اين دستور عمل كردم وكرامت ها ديدم.

## عبادت بي ولايت

پيامبراكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود: هنگاميكه به معراج رفتم، خدا بمن وحي كرد كه:

اي محمّد! من نظري بسوي زمين كردم وتورا از آن اختيار كردم و پيغمبر ساختم واسم تو را از نام خود بر گرفتم كه من محمودم و تو محمّدي! دوباره بر زمين نظري افكندم و علي را از آن برگزيدم و او را جانشين و داماد تو قرار دادم و نام او را از نام خودم برگرفتم كه من عليّ اعلي هستم واو علي است.

سپس فاطمه و حسن و حسين را از نور شما خلق كردم. آنگاه ولايت شما را بر فرشتگان عرضه كردم، تا هر كه پذيرفت در پيشگاه من از مقربّين شود.

اي محمّد! اگر بنده اي آنقدر عبادتم كند تا خسته شود و بدنش مانند مَشك پوسيده گردد ولي درحالي از دنيا برود كه منكر ولايت شما باشد، او را دربهشتم جاي نخواهم داد ودر زير عرشم سايه نخواهم بخشيد.

اي محمّد مي خواهي آنان را ببيني؟

عرض كردم:آري پروردگارا!

فرمود:سرت را بلند كن.

وقتي سرم را بلند كردم ناگاه انوار علي و فاطمه و حسن و حسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسي بن جعفر و علي بن موسي و محمد بن علي و علي بن محمد و حسن بن علي را ديدم و محمد بن الحسن القائم را در وسط آنان مانند ستاره درخشاني ديدم.

عرض كردم: اينها كيانند؟

فرمود: اينها امامان هستند واين قائم است. آنكه حلال مرا حلال وحرام مراحرام كند و بوسيله او از دشمنانم انتقام كشم و او براي دوستانم، مايه راحتي است و اوست كه دل شيعيان و پيروان تو را از ظالمين و كافرين شفا مي بخشد و دوبُت لات و عزّي را تر و تازه بيرون مي آورد و آنهارا مي سوزاند. البته فتنه و امتحان مردم در آنروز بوسيله اين دوبت، سخت تر از فتنه گوساله سامري خواهد بود!«مكيال المكارم ج ١ ص ٧٥»

از اهل تسنن نقل شده كه:

از امام احمدبن حنبل وغيراو نقل شده كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود: من وعلي، چهارده هزارسال قبل از خلقت آدم از يك نور خلق شديم. وقتي آدم عليه‌السلام خلق شد، خدامارا در صُلب او قرار داد.

بعد از آن، نور من و علي باهم بود تا اينكه در صُلب عبدالمّلب از هم جداشديم. آنوقت در من نبوّت و در علي، خلافت و جانشيني مقررگرديد. (شبهاي پيشاور)

## ابراهيم عليه‌السلام وملكوت آسمانها

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: وقتي خداوند، ملكوت آسمانها را به ابراهيم عليه‌السلام نشان داد، ابراهيم عليه‌السلام نوري را در عرش ديد.

پرسيد: خدايا! اين چه نوري است؟

خطاب رسيد: اي ابراهيم! اين نور، محمّد برگزيده من است.

پرسيد: نور ديگري كه پهلوي اوست، چيست؟

فرمود: اين نور علي، ياري كننده دين من است.

پرسيد: نورديگري هم پهلوي ايشان مشاهده مي كنم!

فرمود: اين فاطمه است كه پهلوي پدر و شوهرش قرار دارد. من دوستان فاطمه را از آتش نجات داده ام.

پرسيد: خدايا! دو نور ديگر مي بينم!

فرمود: آنها حسن وحسين هستند.

پرسيد: نورهاي ديگري هم مي بينم!

فرمود: آنهاعلي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسي بن جعفر وعلي بن موسي و محمد بن علي وعلي بن محمد و حسن بن علي و مهدي آل محمد مي باشند.

پرسيد:خدايا! غير از اين چهارده نور، نورهاي بسياري در اطراف آنهامي بينم!

فرمود: اين ها شيعيان و دوستان محمّد وآل محمّدند.

پرسيد: شيعيان را با چه علامتي مي توان شناخت؟

فرمود:خواندن پنجاه ويكركعت نماز در شبانه روز (١٧ركعت واجب و٣٤ركعت نافله)، بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم، قنوت قبل از ركوع، سجده شكر و انگشتر بدست راست كردن.

ابراهيم عليه‌السلام درخواست كرد كه: خدايا! مرانيز از دوستان و شيعيان محمّد و آل محمّد قرار بده!

خطاب رسيد: من تورا از دوستان وشيعيان آنها قرار دادم.«ستارگان درخشان ج ١١ص ٥»

## روز قيامت ومنبرهاي پيامبران واوصياء

جابربن عبدالله انصاري از امام باقرعليه‌السلام نقل مي كند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود:

روز قيامت، منبرهائي از نوربراي پيامبران نصب مي كنند. منبري كه براي من مي گذارند، از همه با عظمت تر است. آنگاه خداوند عزّ وجل مي فرمايد:

اي محمّد! خطبه بخوان! من سخنراني مي كنم كه هيچ يك از پيامبران نشنيده باشند.

سپس برا ي جانشينان پيامبران هم منبرهایي نصب مي نمايند. منبر جانشين من علي عليه‌السلام از همه بلندتر است. آنگاه خداوند عزّ وجلّ مي فرمايد:

اي علي! خطبه بخوان! علي عليه‌السلام خطبه اي بخواند كه هيچ يك از اوصياء نشنيده باشند.

آنگاه براي فرزندان پيامبران وفرزندان من، حسن وحسين هم منبرهایی قرارمي دهند.

در اين موقع، جبرئيل ندا مي كند:

فاطمه كجاست؟ خديجه و آسيه و مريم كجاهستند؟

آنها بلند مي شوند. پس خداوند مي فرمايد:

(لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ) امروز پادشاهي مال ِ كيست؟

محمّد وعلي وحسن وحسين مي فرمايند: (لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) پادشاهي براي خداوند يگانه وپرقدرت است.

خداوند مي فرمايد:

امروز!من محمّد وعلي وحسن وحسين وفاطمه را بزرگواري دادم.

هان! اي اهل محشر! سرها به گريبان كشيد و چشمهاي خود را ببنديد كه فاطمه مي خواهد بطرف بهشت برود.

در اين هنگام، جبرئيل، ناقه اي از بهشت كه مهار آن از مرواريد و زين آن از مرجان است در مقابل فاطمه مي خواباند و آن حضرت بر آن سوار مي شود.

آنگاه صدهزار فرشته از طرف راست و صد هزار از طرف چپ، حضرت را بربا لهاي خود حمل مي كنند و بر در بهشت فرود مي آورند.

فاطمه داخل بهشت نمي شود. و بطرف اهل محشر نگاه مي كند.

خطاب مي رسد كه: اي دختر حبيب من! اين نگراني تو از چيست؟ در حاليكه تورا فرمان بهشت دادم؟

فاطمه مي فرمايد: اي پروردگارم! دوست دارم كه مقامم در پيشگاه تو معلوم گردد.

خطاب رسد: اي فاطمه! بنگر ودر دل هر كه چيزي از محبت خود و فرزندانت يافتي، دست اورا بگير ودر بهشت جاي بده!

امام باقرعليه‌السلام فرمود:اي جابر! بخدا سوگند! در آن روز، فاطمه، شيعيان خودراجدا مي كند، همانطور كه مرغ دانه هاي خوب را از دانه هاي بد جدامي نمايد.«فاطمه سرور زنان عالم ص ١١»

## تقسيم كننده بهشت وجهنّم

يك روز علي عليه‌السلام برفراز منبر فرمود:

من از طرف خدا، تقسيم كنندة بهشت وجهنم هستم.هيچ كسي جز پيامبراسلام بر من برتري ندارد.«اصول كافي ج ١»

عبور از عقبه!

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در تفسير (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ) بلد١١ يعني باز هم به تكليف عقبه تن در نداد! فرمود:

بدرستيكه بر بالاي صراط، گردنه اي صعب العبور است كه طول آن سه هزارسال مي باشد. هزارسال سربالايي و هزارسال در ميان مار وعقرب ها و خار و خاشاك و هزار سال سرازيري دارد! من اولين شخصي هستم كه از اين گردنه رد مي شوم. دومين نفري كه از اين گردنه رد مي شود، علي بن ابيطالب است.

سپس فرمود:

همة افراد در هنگام عبور از اين گردنه دچار سختي مي شوند مگر محمّد و اهلبيتش.«بحارج ٨»

از بين رفتن مرض «وبا» با زيارت عاشورا!

«نقل شده كه سالي در سامراء وبا آمد وهمه روزه عده اي از شيعيان وسنيان وديگرافراد از دنيا مي رفتند.عاقبت مردم نزد مرحوم محمد تقي شيرازي معروف به ميرزاي كوچك آمدند وراه حلي خواستند. ايشان فرمودند: به مردم بگوئيد كه همه روزه زيارت عاشورا بخوانند وثوابش را به روح نرگس خاتون مادر امام عصر(عج )هديه نمايند.

شيعيان به اين دستور عمل كردند و با كمال تعجب، كسي ديگر از شيعيان از دنيا نرفت ولي از سني ها مرتب مرده به غسالخانه مي بردند.آنها تعجب كرده وراز اين مطلب را از شيعيان جويا شدند وآنها گفتند كه رهبرما بما سفارش كرده كه زيارت عاشورا بخوانيم. و ما هم اين كار را كرديم. سنيها با شنيدن اين مطلب شروع بخواندن زيارت عاشورا كردند ومردن از آنهاهم متوقف شد.»

جوان با نفرين پدرشل شد!

روزي علي عليه‌السلام درحال طواف بود كه صداي التجاء و مناجات و التماس جواني را شنيد. امام ازاو درباره گرفتاريش سؤال كرد.

او گفت: من سالم بودم ولي آنقدر پدرم را اذيت نمودم كه او مرا نفرين كردومن فلج شدم.

پدرم تصميم داشت تا روزي به كنار كعبه بيايد، وبراي شفايم دعاكند ولي قبل از اين كار، از دنيا رفت.حال من مانده ام اين پاهاي شل!

امام به او دعاي مشلول را ياد دادند كه آنرا بخواند. او اين دعارا خواند و پيامبر را درخواب ديد كه حضرت دستي بر پاهاي او كشيد و او شفايافت.»«مفاتيح الجنان»

تا سه روز ديگر مي ميرد

«حسين بن علاء مي گويد: درخدمت امام صادق عليه‌السلام بودم كه مردي آمد واز زنش شكايت كرد. امام فرمود: برو و زنت را بياور! آن مرد رفت و با همسرش برگشت. امام به آن زن فرمود: شوهرت چه مي گويد؟ زن گفت:خدا چنين و چنانش بكند! امام فرمود: اگر بر اين حال بماني و اخلاقت را باشويت درست نكني، سه روز بيشتر زنده نماني! زن گفت: مي خواهم هرگزصورتش را نبينم! امام به آن مرد فرمود: دست زنت را بگير و برو كه بيشتر ازسه روز زنده نمي ماند! آن دو رفتند، بعد از سه روز آن زن از دنيا رفت»

## حضور معصومين عليه‌السلام بر بالين محتضران!

(يا اَيَّتُهَاالنَفْس ُ الْمُطْمَئِنَّة اِل'ي مُحَمّدٍ وَوَصِيِّيهِ)

ابابصير مي گويد: از امام صادق عليه‌السلام سؤال كردم: آيا مؤمن از مرگ ناراحت مي شود؟ امام فرمود: نه بخدا! گفتم: چراناراحت نمي شود؟ فرمود: هرگاه مرگ مؤمني فرا برسد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اهل بيتش عليه‌السلام بر بالين او حاضر مي شوند! جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و عزرائيل، نيز بيايند!

علي عليه‌السلام مي فرمايد: يا رسول اللّه! اين شخص از دوستان ما است! پس او رادوست بدار! همه فرشتگان نيز توصيه اورا به عزرائيل، مي كنند! ومي گويند: اين شخص از دوستان محمّد وآل محمّد است. با او مدارا كن!

عزرائيل گويد: قسم به خدایي كه شمارا برگزيد، و محمّد را به نبوت انتخاب كرد، من نسبت به او از پدر مهربانتر واز برادر رفيق ترم!

سپس عزرائيل به آن شخص مي گويد: اي بنده خدا! آيا از آتش، خودت را رهاندي؟ آيا از گرو امانت الهي، بيرون آمدي؟ او جواب مي دهد:آري!

عزرائيل مي پرسد: چگونه؟ مي گويد: به محبت محمّد و آلش و به ولايت علي بن ابي طالب وفرزندانش! عزرائيل مي گويد: خدا تورا از هرچه خوف داشتي، ايمن نمودوآنچه اميد داشتي، به تو داد! چشمانت را باز كن ونگاه كن! او وقتي چشمش را باز مي كند، افرادي راكه در اطراف او هستند-پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمواهل بيتش وملائكه را-مي بيند. سپس چشمش به دري از باغي از باغهاي بهشت، مي افتد. عزرائيل مي گويد: اين راخدا برايت مهيا ساخته واينها هم رفقايت هستند! آيا دوست داري به اينها ملحق شوي ويا به دنيا برگردي؟ او دستش را بالاي چشمانش گذاشته و مي گويد:نمي خواهم به دنيا برگردم!

در اين هنگام از دل عرش، ندا مي شود: (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ) «اِلي مُحَمَّدٍ وَ وَصِيّيه وَ الاَئِمَّة ُمِن بَعْدِه! اِرْجِعي اِل'ي رَبِّك ِر'اضِية ًبِالْولاّيَة ِ، مَرْضية ً بِالثَو'اب. فَادْخُلي في عِب'ادي مَع مُحَمَّدٍوَاَهْلِ بَيْتِهِ وَ ادْخُلي جَنَّتي غَيْرَ مَشوبَةٍ» يعني: اي بنده اي كه در كنار محمد و وصيش و امامان بعد از او آرامش يافتي! به سوي خدايت، برگرد! درحالي كه به ولايت اهل بيت، راضي شونده وبه ثواب راضي شده اي! پس بامحمّد آلش، داخل بندگانم شوودرحاليكه دچاراضطرابي نيستي، به بهشتم وارد شو!

## شش صورت در قبر مؤمن!

امام صادق عليه‌السلام فرمود:هرگاه بندة مؤمني مي ميرد، شش صورت به همراه او وارد قبرش مي شود كه داراي نورانيت و بوي خوش و پاكيزكي هستند! صورتي درسمت راست مرده و ديگري در سمت چپ و سومي درمقابل و چهارمي درپشت سر و پنجمي در كنار پايش و آنكه از همه زيباتر است در بالاي سر او مي ايستند!

آنكه از همه زيباتر است، از ديگران، مي پرسد:شماكيستيد؟ صورت سمت راستي، مي گويد: من نمازم!سمت چپي مي گويد: من زكاتم! روبرويي مي گويد: من روزه ام! پشت سري مي گويد: من حج وعمره ام! آنكه نزدپايش ايستاده است، مي گويد: من كارهاي خير توام!

سپس آنها از او كه داراي زيباترين صورت است، مي پرسند: تو كيستي كه از همه زيباتري؟

او جواب مي دهد:من ولايت آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستم.

## پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعالم برزخ!

روايت شده است كه بعد از رحلت فاطمه بنت اسد-مادرعلي عليه‌السلام -رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، پيراهن خودرابه عنوان كفن اوقرار دادودر هنگام تشييع، پاهاي خودرادر حاليكه برهنه بود، آهسته بر مي داشت وبه آرامي بر زمين مي گذاشت. در وقت نماز، هفتاد تكبير بر اوخواند! سپس خود به داخل قبر رفت ودر قبر او خوابيد و با دست شريفش، اورا وارد قبركرد و شهادتين را به او تلقين نمود.

هنگاميكه خاك بر قبر او پاشيدند ومردم خواستند بر گردند، ديدند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، خطاب به قبر فاطمه بنت اسد، فرمود:پسرت! پسرت! نه جعفر! نه عقيل! پسرت علي بن ابي طالب!

اصحاب، سؤال كردند: يا رسول اللّه! امروز كارهايي انجام دادي كه ما تاكنون نديده بوديم! با پاي برهنه اورا تشييع كردي! هفتاد تكبير بر او گفتي! در قبرش خوابيدي! پيراهنت را كفن او قرار دادي!ودر آخر اين كلمات را فرمودي!

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود: امّا اينكه با تأنّي وآرام قدم بر مي داشتم بخاطر ازدحام زياد ملائكه بود! و امّا هفتاد تكبير، براي اين بود كه هفتاد صف از فرشتگان، بر او نماز خواندند! وامّا اينكه در قبر اوخوابيدم، براي اين بود كه روزي او بياد فشار قبر افتاد وگفت: وا ضعفاه! من در قبرش خوابيدم، تا فشار قبراز او بر طرف شود! وامّا اينكه پيراهنم را كفن او قرار دادم، براي اين بود كه او روزي بياد قيامت وعرياني خلائق در آن روز افتاد وناله كرد وگفت: واسواتاه! آه از عرياني! من اورا با پيراهنم، دفن كردم تاروز قيامت با پوشش محشور گردد! و امّا اينكه گفتم: پسرت! پسرت! نه جعفرپ نه عقيل! زيرا دو ملك بر او وارد شدند و از خدايش سؤال كردند، گفت: اللّه پروردگارم است. سؤال كردند: پيامبرت كيست؟

گفت: محمّدپيامبرم است! سؤال كردند: ولّي وامامت كيست؟ خجالت كشيد بگويد: پسرم! من به او تلقين كردم وگفتم: بگو پسرم علي بن ابي طالب، امام است! خداوند بخاطر اين، چشمش را بوسيله علي عليه‌السلام روشن نمود ودر روايت ديگري، فرمود: قسم به خدايي كه جان محمّد بدست اوست فاطمه، صداي بهم خوردن دست راستم بر دست چپم را شنيد!

## رجعت مردگان

نساء١٥٩: (وَاِن مِن اَهْلِ الْكِتاب ِاِلاّ لَيُؤمِنَنَّ بِه قَبْلَ مَوتِه). يعني:

هيچ فردي از اهل كتاب (يهود ونصاري ) نيست مگر اينكه قبل از مرگش به عيسي عليه‌السلام ايمان خواهد آورد!

شهر بن خوشب، گفت:حجاج به من گفت: من تفسير آيه مذكور را نفهميده ام! زيرا گاهي شده است كه حكم اعدام فردي يهودي يا نصراني را صادركرده ام ولي موقع مردنشان، نديدم كه سخني بگويند - و به عيسي عليه‌السلام، ايمان بياورند -من جواب دادم: اي امير! اين مراد نيست كه شما فهميده ايد! گفت: پس چه معنايي دارد؟ گفتم: حضرت عيسي عليه‌السلام، قبل از قيامت، از آسمان به زمين مي آيد وهمه يهود ونصاري، به او ايمان مي آورند! و او پشت سر حضرت مهدي (عج) نماز مي خواند. حجاج گفت: اين مطلب را ازكجا نقل مي كني؟ گفتم:از امام پنجم عليه‌السلام شنيده ام. گفت: بخدا سوگند! ازچشمه صافي برداشته اي!

راوي مي گويد: از امام صادق عليه‌السلام پرسيدم: آيا رجعت حق است؟ فرمود:آري! پرسيدم: اولين شخصي كه رجعت كند، كي خواهد بود؟

فرمود: امام حسين عليه‌السلام كه بعد -ظهور-از حضرت مهدي (عج)، با اصحابش كه -در كربلا- با او شهيد شدند، زنده مي گردند.همانطور كه باحضرت موسي عليه‌السلام هفتاد پيامبر بودند، با امام حسين عليه‌السلام نيز هفتادپيامبر، خواهند بود! حضرت مهدي (عج)-در هنگام رحلت - انگشترخود را به امام حسين عليه‌السلام مي دهد واز دنيا خواهد رفت. امام حسين عليه‌السلام اورا غسل وكفن وحنوط خواهد كرد و-بعد از نماز بر او-اورا در قبر، مدفون مي سازد.

## شيعيان در قيامت

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: روز قيامت، عده اي را مي آورند كه لباسهايي از نورپوشيده و برصورتشان نيز نور است. آثار سجده از آنها پيداست. انها ازصفوف عبور كرده و در مقابل -قدرت وعظمت -پروردگار مي ايستند. ملائكه و پيامبران و شهداء و صالحين بر آنها غبطه مي خورند! عمر گفت:

يارسول الله! اينهاكيانند؟ فرمود:شيعيان ماكه امامشان، علي عليه‌السلام است.

شيعيان علي عليه‌السلام در قيامت غذا مي خورند

علي عليه‌السلام: درقيامت، اهل ولايت ما، درحاليكه داراي صورت هاي نوراني وبدني پوشيده و ايمن از هر ترسي هستند، از قبرهاخارج مي شوند. سختي ها و مواقف قيامت، براي آنان آسان است. مردم مي ترسند ولي آنان نمي ترسند! مردم ناراحت وغمگينند ولي آنها اندوهي ندارند!

براي آنان ناقه هايي سفيد كه داراي بالهايي مي باشند، مي آورند وآنان سوارشده و در سايه عرش الهي فرود آمده و بر منبرهايي از نور مي نشينند و تا پايان حساب مردم، به خوردن طعام هايي كه در مقابل آنان است مشغول هستند.«بحار، ج ٦٨»

## نجات از جهنم!

امام پنجم عليه‌السلام: بنده اي را بمدت هفتاد خريف كه هر خريفي معادل هفتاد سال است، در جهنم عذاب مي كنند. سپس آن شخص دعا مي كندكه: خدايا! بحق محمد واهل بيتش، بمن رحم كن! خداوند به جبرئيل وحي مي كند كه: نزد بنده ام فرود آي و او را از جهنم بيرون بياور! جبرئيل مي گويد:خدايا! چگونه داخل آتش جهنم گردم؟ خداوند مي فرمايد: امر كرده ام كه آتش براي تو سرد باشد. جبرئيل مي پرسد:خدايا! نمي دانم دركجاي جهنم واقع است؟ خدا مي فرمايد:اودر چاهي در سجيّن است.

جبرئيل فرود مي آيد وآن شخص را در حاليكه بر صورت افتاده است، بيرون مي آورد. خداوند به او مي فرمايد:چند مدت در آتش بودي؟ مي گويد: نمي توانم مدت آنرا حساب كنم. خداوند مي فرمايد: به عزت و جلالم سوگند! اگر دعا نمي كردي، بودن تورا در آتش طولاني مي كردم. ولي من برخود حتم كرده ام كه هر شخصي مرا بحق محمد واهل بيتش، سوگنددهد، اورا بيامرزم.وامروز تورا آمرزيدم.

## خواهر رضاعي پبامبر در حضور حجاج ّ خونخوار!

«حليمة سعديه مادر رضاعي رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، دختري بنام «حرّه » داشت كه از شيعيان و دوستداران حضرت علي عليه‌السلام شد. حرّه در زمان پيري، روزي به محفل حجاج خونخوار رفت.»

حجّاج به او گفت: شنيده ام كه عقيده داري علي بن ابيطالب عليه‌السلام از ابوبكر و عمر وعثمان برتر است؟

حرّه گفت: هركه اين حرف را زده، دروغ گفته است. زيرا من عقيده دارم كه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام نه تنها بر اين سه نفر بلكه بر تمام پيامبران به غير ازرسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برتري دارد!

حجّاج با شنيدن اين سخن فرياد زد: واي برتو! آيا علي عليه‌السلام را از پيامبران اولوالعزم نيز برتر مي داني؟

زن جواب داد: من او را برتر نمي دانم، بلكه خداوند او را برتمام انبياء برتري داده ودر اين مورد قرآن نيز گواهي داده است.

حجّاج گفت: اگر بتواني اين موضوع را از قرآن ثابت كني، نجات مي يابي و الاّدستور مي دهم كه در همين جا تورا بكشند.

زن گفت: براي اثبات حرفم حاضرم وبر اين عقيده پا ميفشارم.

امّا راجع به حضرت آدم عليه‌السلام ، قرآن مي فرمايد: چون آن حضرت به درخت ممنوعه نزديك شد، خداوند عمل اورا نپذيرفت. (وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ) ولي در مورد علي عليه‌السلام مي فرمايد: عمل شما خانواده عصمت وطهارت مقبول درگاه پروردگار است. (انَّ سعيكم مشكوراً) انسان آيه در جاي ديگر راجع به آدم عليه‌السلام خدا به او فرمود: به اين درخت نزديك نشويد! ولي حضرت آدم عليه‌السلام ترك اولي كرد و به آن نزديك شد و از ميوه آن چيد. امّا خداوند همه چيز دنيا را براي اميرالمؤمنين حلال كرد ولي حضرت به دنيا نزديك نشد.

در مورد برتري بر نوح عليه‌السلام، خداوند در قرآن مي فرمايد: او داراي زني بدكار و كافربود.

امّا علي عليه‌السلام همسري داشت كه خداوند رضايت خود را، رضايت او قرارداده بود.

در مورد برتري بر ابراهيم عليه‌السلام او به خدا عرض كرد كه: خدا چگونه زنده شدن مردگان را بمن نشان بده! خدا فرمود: مگر ايمان نياورده اي؟ گفت:چرا ولكن مي خواهم دلم مطمئن شود.

امّا علي عليه‌السلام مي فرمايد: اگر پرده ها كنار رود تامن غيب را ببينم، براي من فرقي ندارد وبه يقين من اضافه نمي شود.

در مورد برتري بر موسي عليه‌السلام، وقتي خداوند به او امر كرد كه براي دعوت فرعون به توحيد، برود. او گفت: مي ترسم مرا بكشند. زيرا يك نفر از آنها راكشته ام.

ولي در شبيكه چهل نفر از شمشير زنان كفار مي خواستند پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمرا بكشند، حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علي عليه‌السلام فرمود:در جاي من مي خوابي؟ علي عليه‌السلام عرض كرد: آيا جان شما ايمن خواهد ماند؟ فرمود: آري!

علي عليه‌السلام عرض كرد: جان من فداي شما!ودر جاي پيامبر خوابيد ونترسيد.

امّا درمورد برتري بر حضرت عيسي عليه‌السلام آمده كه وقتي حضرت مريم عليه‌السلام خواست فرزندش را بدنيا بياورد، خطاب رسيد كه از عبادتگاه بيرون برو! زيرا اينجا محل عبادت است نه محل تولد فرزند! در نتيجه حضرت مريم از مسجد الاقصي بيرون رفته ودر بيابان، كنار درختي زايمان كرد.

ولي در زمان ولادت علي عليه‌السلام ، كعبه شكافته شد ومادر علي عليه‌السلام داخل خانه شد وعلي عليه‌السلام در كعبه متولد شد....

بعد از اين سخنان، حجاج مبهوت ماند ونه تنها به حرّه اذيت نرساند بلكه به او پاداش هم داد.»

مار و ابليس

گويند روزي رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بود و به ماري نگاه مي كرد. اميرالمؤمنين عليه‌السلام خواست با عصا مار را دور كند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود اين ابليس است كه من با او شرطهایي كرده ام از جمله اي علي!هركه دشمن تو باشد، ابليس در رحم مادرش شريك گردد كه خدافرمود: «وشاركهم في الاموال والاولاد.»

اميرالمؤمنين عليه‌السلام بر روي سينه ابليس!

روزي ابليس بصورت پيرمردي نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدوگفت برايم از خدا طلب آمرزش كن!حضرت فرمود تلاشت بيهوده وعملت باطل است.ابليس رفت ورسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علي عليه‌السلام فرمود كه اين ابليس بود.اميرالمؤمنين عليه‌السلام بدنبالش رفت واوراگرفت وبر زمين زد وروي سينه اش نشست.ابليس گفت اي ابالحسن! خدا به من تا قيامت مهلت داده است.حضرت هم اورا رها كرد.

بدتر از ابليس!

اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود روزي ابليس را ديدم واو در ضمن صحبتهايي گفت وقتي بخاطر سرپيچي از دستور خدا به آسمان چهارم افتادم، به درگاه خدا ناليدم كه خدايا! خيال نكنم مخلوقي بدبخت تر وشقي تر از من آفريده باشي! جواب آمد كه چرا از تو بدتر هم آفريده ام پس پيش مالك جهنم برو تابتو نشان دهد! من نزد مالك جهنم رفتم و او از طبقات مختلف جهنم مرا پايين برد تا در طبقة هفتم ديدم كه دو نفر هستند كه زنجيرهايي از آتش برگردن آنهاست و بر سر آنها با پتك مي كوبند! گفتم اينها كيستند؟ مالك گفت آيا برساق عرش نظر كرده اي كه نوشته است: لااله الاّ الله محمد رسول الله ايّدتُه ونصرتُه بعلّي!؟ گفتم: آري.گفت: اينها دشمن محمد و علي هستند!

## دست علامه حلّي در دست امام زمان (عج )

علاّمه حلّي شب جمعه اي به زيارت كربلا مي رفت. تنها بود و بر الاغي سوار شده و تازيانه در دستش بود.

در بين راه به شخص عربي برخورد كه پياده همراه علامه راه افتاد و باهم مشغول صحبت شدند. مقداري كه با هم حرف زدند، علامه متوجه شد كه اين شخص مرد فاضلي است. پس در همه مسائل با او صحبت كرد و بيشتر متوجه علم آن شخص مي شد.

علامه مشكلاتي كه در علوم مختلف داشت مي گفت و آن شخص جواب مي داد. تا اين كه در مسأله اي آن شخص فتوايي داد وعلامه رد كرد وگفت حديثي دراين زمينه نداريم. آن مرد گفت حديثي در اين باب شيخ طوسي در تهذيب ذكر كرده و شما از اول كتاب فلان مقدار ورق بزنيد تا در فلان صفحه وسطرفلان اين حديث را ببينيد. علامه تعجب كرد كه اين شخص كيست؟ (كه اين همه علم دارد) آن گاه علامه پرسيد كه آيا در زمان غيبت كبري مي توان امام زمان (عج )رامشاهده نمود؟

در اين موقع تازيانه از دست علامه افتاد. آن مردتازيانه را برداشت و در دست علامه گذاشت و فرمود: چگونه صاحب الزمان را نمي توان ديد در حالي كه الان دستش در دست توست. ناگاه علامه خود را از روي الاغ پايين انداخت تا پاي حضرت را ببوسد ولي بيهوش شد. وقتي به هوش آمد كسي را نديد. به خانه برگشت و به كتاب تهذيب مراجعه نمود و آن حديث را در همان صفحه و سطري كه امام فرموده بود، پيدا كرد.

## كتابي نوشتة امام زمان (عج)

گويند ٦٠٠٠ از مخالفين شيعه كتابي در ردّ شيعه نوشت و آن را در مجالس مي خواند و به انحراف افراد مي پرداخت. او اين كتاب را به كسي نمي داد تامبادا به دست علماي شيعه برسد وتناقضات آن را ظاهر كنند.

علامه حلّي در صدد برآمد كه هر طور شده اين كتاب را به دست آورد ودر ردّ آن با دلايل قاطع كتابي بنويسد.ناچار تنها راه رسيدن به اين امر را دراين ديد كه خود را بصورت شاگردي درآورد واز آن شخص درخواست كندكه او را به شاگردي بپذيرد.

آن مرد علامه را به شاگردي قبول نمود. بعد ازچند روز علامه از او خواست تا كتاب را براي مدتي در اختيارش بگذارد. اوهم حاضر شد فقط يك شب كتاب در اختيار شاگردش! باشد. علامه كتاب رابه خانه اش آورد وتصميم گرفت كه يك نسخه از آن رونويسي كند.اومشغول نوشتن شد ولي نيمه شب به خواب رفت. وقتي كه از خواب بيدارشد متوجه شد كه كل كتاب به خط مبارك امام زمان (عج )تمام شده و درپايان به نام مباركشان اشاره نموده اند.

توقيع از امام عصر(عج)

درباره شرفيابي آية اللّه اصفهاني به خدمت امام عصر(عج)آمده است:

بعد از شهادت فرزندش سيد حسن، آية اللّه تصميم گرفت كه از امر رياست ومرجعيت كناره گيري كند واز مردم انزوا بگيرد ودرِ منزلِ خويش را بر روي خودي وبيگانه ببندد.

امّا ناگاه نامه اي از ناحية حضرت ولي عصر(عج)براي وي صادر شد. اين توقيع بوسيلة ثقة الاسلام حاج شيخ محمدكوفي شوشتري -كه متجاوز از چهل مرتبه به مكه مشرف شده بود-براي آيت اللّه اصفهاني فرستاده شد.

متن آن نامه شريف اينگونه بود:«اَرْخِص نفسَك واجْعَل مجلِسَك في الدِهليز واقْض ِ حوائِج َ الناس.نحن ُننْصُرك.»يعني:خود را براحتي در اختيار مردم بگذار!

محل نشستن خود رادر دهليز(دالان) منزلت قرار بده! نيازمنديهاي مردم را برطرف كن!ماهم ياريت مي نمائيم.

## بحرالعلوم يمني شيعه مي شود

همچنين در اين مورد داستان ديگري است كه: يكي از علماي زيديه بنام بحرالعلوم يمني، وجود امام عصر (عج) را انكار مي كرد. او با علماء مكاتبات فراواني كرد و هرچه آنها جوابهایي در اثبات وجود امام عصر(عج) اقامه كردند، قانع نمي شد! تا اينكه نامه اي براي سيد ابوالحسن اصفهاني نوشت و جواب قاطعي خواست.

سيد در جواب نوشت: بايد جواب شماراحضوري بدهم! شما به نجف بيائيد.

بحرالعلوم يمني باپسرش سيد ابراهيم و چند تن از مريدانش به نجف مشرّف شد. علماء باوي ديدار نمودند وسيدهم از وي ديدن نمود. بحرالعلوم عرضكرد:من به دعوت شما به اين مسافرت آمده ام وحال جوابي را كه وعده فرموديد، بدهيد! سيد گفت: بعد از دوشب به منزل من بيائيد!

بعد از دوشب، به منزل سيد رفتند. پس از صرف شام ورفتن اكثر مهمان ها و گذشتن از نيمه شب، سيد به خادمش گفت كه به بحرالعلوم و پسرش بفرمائيد كه از خانه بيرون بيايند. سپس سيد به اتفاق بحر العلوم و پسرش به محل نامعلومي رفتند.

روز بعد پسر بحر العلوم در پاسخ چند نفر كه ديشب چه شد؟ جواب داد كه بحمداللّه به حقيقت رسيديم وشيعة دوازده امامي شديم.زيرا آية اللّه، پدرم را به محضرامام عصر(عج )برد.

بعد جريان را اينگونه تعريف كرد: ما از منزل كه بيرون آمديم، نمي دانستيم به كجا ميرويم. تا اينكه از شهر خارج شده و وارد قبرستان وادي السلام شديم.

در مقام امام مهدي (عج )، سيد از چاه آب كشيد و وضو گرفت درحاليكه ما به او مي خنديديم! آنگاه سيد وارد مقام شد وچهارركعت نمازخواند و كلماتي را گفت.

ناگاه ديدم آن فضا روشن گرديد. پس پدرم راطلبيد. وقتي پدرم وارد آن مقام شد، طولي نكشيد كه صداي گريه پدرم بلند شد وناله اي كرد و بي هوش شد.

من رفتم وديدم كه سيد شانه هاي پدرم رامالش مي دهد تا بهوش آمد.

وقتي برگشتيم، پدرم گفت:حضرت ولي عصر حجت بن الحسن عسگري (عج ) رازيارت كردم وشيعه اثناعشري شدم.

بعد از چند روز، بحرالعلوم به يمن مراجعت كرد وچهارهزار نفر از مريدان يمني خودرا شيعة اثناعشري كرد.

## ابن قولويه (جعفربن قولويه)

نقل شده است كه در سالي كه قرامطه حجر الاسود را براي نصب درجاي خود به مكه مي بردند، شيخ جعفربن قولويه به طرف مكه حركت كردشايد در راسم شركت كرده و امام عصرعليه‌السلام را كه طبق روايات حجر الاسودفقط بدست امام معصوم عليه‌السلام نصب مي شود، ببيند. اما چون به بغدادرسيد، مريض شد ونتوانست برود. لذا شخصي را به عنوان نايب زيارت حج خود تعيين كرد ونامه اي به او داد وگفت اين نامه را به كسي كه حجر الاسودرا به جاي خود نصب بدهد و در آن نامه از امام زمان (عج ) مدت عمر خودرا و اينكه آيا از اين مريضي شفا مي يابد، سؤال كرده بود.

نايب مي گويد كه وارد مكه شدم وروزي كه مي خواستند حجر الاسود رانصب كنند، به خدام كعبه پول دادم تا مرا نزديك ركن كعبه جاي دهند تاببينم چه شخصي حجر را به جاي خود نصب مي كند.هر كسي مي آمد و حجر را بلند مي كرد تا در جاي خود قرار دهد، قرار نمي گرفت.

تا اين كه شخصي گندم گون و نيكو چهره آمد وحجر الاسود را برداشت و به جاي خود گذاشت و حجر در جاي خود مستقر شد ودر اين حال صداي مردم بلند شد وآن شخص از همان راهي كه آمده بود برگشت و من دنبال او رفتم و چشمانم را به او دوخته و مردم را به زحمت از خودم دورمي كردم لذا مردم خيال مي كردند من ديوانه ام.

پس همه مردم راه را براي من باز مي كردند ومن با اينكه با عجله به دنبال آن شخص مي دويدم واو يا وقاروآهستگي راه مي رفت، به او نمي رسيدم.

تا اينكه به جايي رسيدم كه كسي نبود، آن شخص برگشته و به من فرمود آنچه با توست بياور!نامه را به خدمتش دادم، بدون اينكه آن را ملاحظه كند، فرمود: به او بگو كه ترسي براي مريضي تو نيست و سي سال ديگر خواهي مرد.من به گريه افتادم وديگر نتوانستم حركت كنم.

آقا اين را به فرمود و رفت، همان طور كه حضرت فرموده بود اين قولويه ٣٠ سال ديگر عمر كرد.

كودكي به دعاي امام عصر متولد شد

در باره ولادت شيخ صدوق آمده است كه پدرش علي بن بابويه خدمت ابوالقاسم حسين بن روح، نايب خاص امام عصر (عج) رسيد ونامه اي براي امام عصر (عج) نوشت و در آن نامه از حضرت خواست بود كه در حق اودعا نمايد تا خدا به او فرزندي عنايت فرمايد.

چون نايب خاص حضرت جواب نامه را آورد، علي بن بابويه ديد كه امام نوشته است: «قد دعوناك لك بذلك و سترزق ولدين ذكرين خيّرين» ما درباره حاجتت دعاكرديم وبه زودي خداوند دوپسر بتو عنايت مي كند.

به بركت دعاي امام عصر(عج) خداوند به او دو پسر عنايت كرد. ابوجعفرو ابوعبدالله كه ابوجعفر كنية شيخ صدوق، صاحب كتاب «مَن لا يحضره الفقيه» است.

امام عصر بالاي سر قرآن مي خواند

از ملا زين العابدين سلماسي شنيده شده است:روزي جناب بحرالعلوم وارد حرم مطهر اميرالمؤمنين عليه‌السلام شد و درهمان حال اين بيت را زمزمه مي كرد:

«چه خوش است صوت قرآن زتو دلربا شنيدن »

پس از مدتي از سيد سؤال كردم:علت خواندن اين بيت چه بود؟

فرمود:چون وارد حرم اميرالمؤمنين عليه‌السلام شدم، ديدم كه امام عصر(عج ) در بالاي سر با صداي بلند قرآن تلاوت مي فرمود.

چون صداي آن بزرگوار را شنيدم اين بيت را خواندم، و چون وارد حرم شدم، حضرت قرائت قرآن را ترك نموده و از حرم بيرون رفتند.

## ملا محسن فيض كاشاني

گويند: در زمان شاه عباس يكي از سران كشور خارجي، پيكي را به همراه شخصي نزد شاه ايران فرستاد ودر خواست كرده بود كه دستور بدهيد علماي شما با فرستاده ما در امر دين و مذهب مناظره كنند كه اگر مغلوب شدند، به دين ما بگرويد!!

فرستاده خارجي اين قدرت را داشت كه هركه چيزي در دست مي گرفت، او از آن خبر مي داد.

شاه علما را جمع كرد وقرار شد كه ملا محسن فيض با او مناظره كند. ملا محسن فيض به او گفت شاه شما دانشمندي نداشت كه بفرستد وشما را كه بي دلنش هستيد براي مناظره با علماي ايران فرستاده است؟ اوگفن كه شما عهده شكست داند من بر نمي آيد! اكنون چيزي در دست بگيرتا من بگويم چه چيزي است!

ملا محسن فيض تسبيح امام حسين را درمشت خود پنهان كرد.آن شخص در درياي فكر غوطه ور شد وبسيار فكر مي كرد. ملا محسن فيض گت چرا جواب نمي دهي؟ گفت طبق تخص خود مي بينم كه در دست توقطعه اي خاك بهش است. تفكر من در اين است كه خاك بهشت چگونه به دست تو رسيده است؟ ملا محسن فيض گفت: راست گفتي، در دست من قطعه اي از خاك بهشت است و آن تسيحي از قبر مطهر دخترزاده پيامبرمان كه امام بوده مي باشد.و از اين مطلب بطلان دين شما وحقانيت دين ماروشن شد. در اين موقع آن شخص مسلمان شد.

خوابي كه تعبير شد!

من (فرزند شاه آبادي بزرگ ) من از ايامي كه در نجف در خدمت امام خميني بودم، خاطره جالي دارم.قبل از تشريف فرمائي امام به نجف، شبي خواب ديدم كه در ايران آشوب وجنگ است. بخصوص درخوزستان.

سرتمامي نخلهاي خرما يا قطع شده بود ويا سوخته بود.در اين جنگ يكي از نزديكانم شهيد شده بود.-كه البته برادرم حاج آقا مهدي در جنگ شهيد شد.-جنگ كه خيلي طولاني شده بود با پيروزي ايران تمام شد.در تمام مدت جنگ من چنين تصور مي كردم كه جنگ ميان حضرت سيدالشهداءعليه‌السلام ودشمنانش است.وقتي جنگ تمام شد، پرسيدم: آقا امام حسين عليه‌السلام كجاهستند؟ طبقه بالاي ساختماني را بمن نشان دادند كه دواطاق داشت.يكي در سمت راست ويكي در سمت چپ بود.من به آنجا رتم وخدمت حضرت سيد الشهداءعليه‌السلام مشرف شدم وعرض ادب كردم.درهمين حين از خواب بيدارشدم.

پس از تشريف فرمائي امام ب نجف اين خواب را براي ايشان تعريف كردم.ايشان تبسمي كرده فرمودند:اين جريانها واقع خواهدشد.پرسيدم:چطور آقا؟ فرمود: بالاخره معلوم مي شود اين بساط!من دوباره اصرار كردم وسرانجام ايشان فرمودند:من يك نكته بتو بگويم ولي بايد تا زماني كه زنده هستم جائي نگوئي!زمانيكه در قم خدمت مرحوم والدت بودم، بسيار بايشان علاقه داشتم بطوريكه تقريبا نزديكترين فرد به ايشان بودم.وايشان هم مرانامحرم نسبت به اسرار نمي دانستند.روزي براي من مسيرحركت وكار را بيان كردند.حالا البته زود است.وتا آن زمان كه اين مسير شروع شود، زود است.امّا مي رسد.

## هدايت دو برادر

سيّد شرف الدين كتابي بنام «المراجعات» دارد كه باعث هدايت افرادزيادي شده است از جمله: استاد شيخ محمد مرعي الامين سوري، ازعلماي بزرگ و مدرسان و نويسندگان نامدار اهل سنّت بود. او در يكي ازمساجد «حلب» تدريس مي كرد.

روزي يكي از شاگردانش كتابي را در نهايت احترام و ادب به او داد و گفت:حضرت استاد! اين كتاب را ببينيد، اگر مانعي ندارد و براي من مفيداست، آنرا بخوانم.

شيخ محمد مرعي، كتاب را گرفت ونگاهي به آن انداخت:«المراجعات، تأليف سيد عبد الحسين شرف الدين موسوي!».

اسم كتاب را زياد شنيده بود، ولي مثل بيشتر عالمان سنّي از سرتعصّب، هرگز آن را نخوانده بود، بلكه حتّي ' از شنيدن اسم كتاب ومؤلّف آن، خشمگين مي شد!...

همينكه كتاب را ديد وشناخت، به خشم آمد وپرخاش كرد وكتاب را به شاگردش داد وبا لحن تندي به وي گفت:آيا خجالت نمي كشي كه كتاب يك عالم شيعه كه ما اورا گمراه مي دانيم، پيش من مي آوري ونشان مي دهي وبراي مطاله آن از من اجازه مي خواهي؟

شاگرد با متانت وآرامي گفت:حضرت شيخ!منكه جسارتي نكردم، فقط مي خواستم از شما اجازه خواندن كتاب را بگيرم، اگر مي فرموديد كه مطالعة آن صلاح نيست، من اطاعت مي كردم! با اين حال اگر گستاخي كردم، پوزش مي طلبم.

شيخ محمد از مشاهده ادب اين شاگرد، از آن رفتار تعصّب آميز وخشمگين خود شرم زده شد وآتش غضبش فرو نشست! آنگاه براي جبران آن عمل شرم آور وغير منطقي خويش، گفت: مانعي ندارد، كتاب را بمن بدهيد تاامشب آنرا مطالعه كنم وفردا صبح نظرم را بشما اعلام مي كنم كه آنرابخوانيد يانه!

شيخ باخود گفت: كتاب را مي برم و امشب نگاه مي دارم و فردا مي آورم و به صاحبش مي دهم و مي گويم خواندن آن صلاح نيست!...

آنگاه كتاب را گرفت و با خود بمنزل برد و به گوشه اي انداخت..

شب فرا رسيد. شيخ كاري نداشت وهنوز در اثر رفتار ناشايست خود با شاگردش، ذهنش مغشوش بود و بار پشيماني هرلحظه بردوش ووجدانش سنگين و سنگين تر مي شد و آزارش مي داد...پاسي از شب گذشت.

فكرشيخ درگير خاطرة تلخ آن روز بود كه ناگهان نهيب وجدان در درونش طنين انداخت: هان!...چرا اين اندازه تعصّب خشك واحمقانه!؟... امشب كه كاري ندارم، چرا كتابي را كه تاكنون نديده اي وفقط يك امشب در اين خلوت آرام شبانه، در اختيار توست، نمي خواني تا بداني كه چيست؟ چرا نفس تو، همچون شيطان كه از بسم اللّه بگريزد، از شنيدن اسم «المراجعات» مي گريزد ومي ترسد و به خشم مي آيد؟ هان! از چه مي ترسي؟.. اين نداچندين بار، همچون امواج خروشان وتوفندة دريا، از اعماق وجدانِ شيخ محمد برخاست و بر ديوار دلش برخورد و تكانش داد...

بالاخره شيخ محمددر دل آن شب تاريك، كه سكوت برهمه جا سايه گسترده بود، با نداي وجدانش از بستر سنگين تعصب برخاست وكتاب المراجعات را برداشت و باز كرد واز اوّل آن شروع به خواندن كردد. در همان ابتداي مطالع دريافت كه معركه است! چه كتابي! علم وتحقيق و ايمان و ادب ومنطق در آن موج مي زند، دريايي است عميق و زلال و پُر از گوهر هاي درخشانِ علم و ايمان و هنر و كمال...

شيخ محمد، حريصانه خود را به اين دريا زد وتمام افكارش را به امواج مطالعه روحنواز كتاب سپرد وپابه پاي مطالب ناب آن حركت كرد وخواندن كتاب چنان او را از خود وجهان خارج از كتاب، غافل كرده بود كه صداي اذان صبح اورا بخود آورد واز پنجره به بيرون نگاه كرد كه صبح دميده بود...

ديگر بازي تمام شده بود! با تمام شدن شب، در امتداد مطالعه المراجعات، پرده هاي تعصب وگمراهي نيز از جلو چشم دلِ او كنار زده مي شد...حقيقتي را كه عمري در پي آن بوده ولي براثر انحراف راه وتاريكي جهل وتعصّب، رفته رفته زاوية گمراهيش بيشتر وبيشتر، وخودش از آن حقيقتِ گمشده، دورتر مي شده است، اكنون در اين صبح بيداري آفتاب هدايت از افق المراجعات بر دميده وآنرا روشن كرده است و او آن حقيقت را مي بيند و ديگر راه را از چاه، بازشناخته است...

ديگر شكي نداشت كه راهي را كه پيموده، جز ضلالت وخطا نبوده است. بدين گونه، دل شيخ محمد مرعي، درهنگام صبح به نور حقيقت تشيّع روشن گشت وبه آن ايمان آورد وشيعه شد وسرِارادت بر آستانه اهل بيت عليه‌السلام زد.

آنگاه كتاب المراجعات را به برادرش شيخ احمد كه او نيز ازعلماي سخت متعصّب سنّي بود، داد وگفت: اين كتاب را بخوان وحقيقت رادَرياب!

برادرش نگاهي به كتاب كرد، سپس به شيخ محمّد، گفت:آنرا از من دور كن!

شيخ محمّد گفت:آن را بخوان ولي به گفته اش عمل نكن!! امّا خواندنش ضرري ندارد.

شيخ احمد كتاب را با بي اعتنايي گرفت.باز نمود وبا دقّت كامل شروع به خواندن كرد...

بلي! كتاب كارش را كرد و شيخ احمد را نيز از اعماق تيره و تار گودال تعصب و گمراهي درآورد و به روشنايي آفتاب هدايت تشيّع رساند...

بالاخره شيخ محمّد وبرادرش شيخ احمد، هردو به آيين تشيّع اثني عشري (دوازده امامي )را برحق وصواب يافتند وشيعه شدند ومذهب پيشين خود را ترك نمودند.

امّا ماجرا در اينجا تمام نشد، كم كم خبر شيع شدن آن دو برادر عالم و روحاني، در شهر انطاكيه سوريه پيچيد. مردم دسته دسته به نزد آنهامي آمدند وعلّت شيعه شدنشان را مي پرسيدند.آنان نيز مطالب كتاب المراجعات را بر مردم عرضه مي كردند...

در پي ِ اين حادثة شگفت انگيز، افراد زيادي در سوريه، لبنان، تركيه و...توسّط ايندو برادر، راه هدايت را يافته وبه حقيقت پيوستندو مذهب شيعه را انتخاب كردند و مذهب سنّي را ترك گفتند...

بعدها استاد محمّد مرعي الامين، كتابهاي فراواني در زمينه ترويج مذهب تشيّع نوشت.مانند كتاب «رحلتي من الضلال الي الهدي»«سبل الانوار» و...

## تا يكسال پول لازم نداشتم

از علم الهدي ملايري نقل شده است كه گفت:در ايام اقامت در نجف اشرف براي تحصيل علوم حوزوي، مدتي از نظر مادي در فشار بودم.تااينكه روزي براي تهيه نان وخوراك از خانه بيرون رفتم وچون پول نداشتم باناراحتي چندبار از اول بازار تا آخر آن را رفتم وآمدم ونمي توانستم درد خودرا به كسي بگويم.

سپس از بازار بيرون آمده و داخل كوچه شدم، ناگاه مرحوم سيد مرتضي كشميري را ديدم.به من كه رسيد بدون مقدمه فرمود:تورا چه مي شود؟جدت اميرالمؤمنين عليه‌السلام نان جو مي خورد و گاهي دوروز هيچ نداشت.

ومقداري از گرفتاريهاي آن حضرت را بيان كرد ومرا تسلّي داد و فرمود:صبركن!البته فرج مي شود.بايد در نجف زحمت كشيد و رنج برد. بعد آن مرحوم چند سكه پول خرد در جيبم ريخت و فرمود آن را نشمار وبه كسي هم خبرنده و. از آن هرچه مي خواهي خرج كن.سپس ايشان رفت.

من به بازار آمدم و از آن پول نان و غذايي تهيه كردم و با خودگفتم:حال كه اين پول تمام نمي شود. خوب است مقدار بيشتري خرج نمايم ودر آن روز گوشت خريدم.به خانه كه رسيدم، همسرم گفت معلوم مي شود برايت فرجي شده. گفتم بله. گفت پس مقداري پارچه برايمان بخر. به بازار رفتم و از بزازمقداري پارچه خريدم ودست در جيب كرده و مقداري پول بيرون آوردم جلوي او گذاشتم و گفتم: آنچه قيمت پارچه ها مي شود بردار و اگر كسري دارد بدهم.

پولها را شمرد، مطابق با طلب او بود.بيش از يكسال حال من چنين بود كه همه روزه به مقدار لازم از آن پول خرج مي كردم وبه كسي هم اطلاع ندادم. تا اينكه روزي براي شستشو لباسم را دِآورده بودم.يكي ازبچه ها پولهارا بيرون آورده وبه مصرف همانروز رساند و تمام شد.

ولادت سرور زنان عالم

فاطمة زهراء (سلام الله علیها) درسال پنجم بعثت، دربيستم جمادي الثاني درمكه متولدشد.

ونسل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمبوسيله حضرت فاطمه عليه‌السلام ادامه پيداكرده است واين از معجزات اختصاصي اهل بيت عليه‌السلام است. گفته اند كه در حال حاضر در ايران ٤ميليون سيد و در عراق ٥/١ميليون سيد ودر اندونزي ٢٠ميليون سيد ودرساير كشورها نيز ٢٠ميليون سيد وجود داردكه جمعاً٥/٤٥ ميليون سيد در دنيا وجود دارد.

فاطمه (سلام الله علیها) پنج ساله بود كه مادرش خديجه (سلام الله علیها) رحلت نمود او در ٩سالگي با علي عليه‌السلام ازدواج نمود. و درسن ١٨سالگي در مدينه رحلت يافت.

تكبير در عروسي

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمشب زفاف فاطمه (سلام الله علیها) ، شترش بنام شهباء را آوردوفاطمه را بر آن سوار كرد وبه سلمان فرمود كه دهنه شتر را بگير و خود، شتررا حركت دادند.

در راه صداي همهمه اي را شنيدند ومشاهده كردند كه جبرئيل با هفتاد هزارفرشته وميكائيل با هفتادهزار فرشته نازل شدند.

پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سؤال كرد:چه شده كه به زمين نازل شده ايد؟ گفتند: ماآمده ايم در عروسي فاطمه (سلام الله علیها) وعلي عليه‌السلام شركت كنيم.در اين موقع جبرئيل تكبير گفت و ملائكه هم تكبير گفتند و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم تكبيرگفت. و از اين تاريخ بود كه تكبير گفتن در عروسي مسلمين رسم شد.

رسول خدا بفدايش

فرداي شب زفاف ِفاطمه (سلام الله علیها)، صبح هنگام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمبا ظرفي شير به حجله رفت وظرف شير را به فاطمه (سلام الله علیها) داد وفرمود: بخور! پدرت به فدايت. سپس ظرف شير را به دست علي عليه‌السلام دادوفرمود: بخور! پسرعمويت بفدايت.

حركت آسياب بدون چرخاننده

روزي ام ايمن به خانه حضرت فاطمه (سلام الله علیها) رفت وديد كه حضرت خوابش برده وآسياب بدون گرداننده مي گردد وگهواره حركت مي كندوتسبيح مي چرخد وصداي ذكر خدامي آيد و جاروب در حياط جارومي كند! با تعجب نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمآمد وجريان را عرض كرد. حضرت فرمود اي ام ايمن! بدان كه دخترم هم روزه و هم خسته و هم گرسنه بود.

جبرئيل آمد كه آسياب را بگرداند وميكائيل آمد كه گهواره حسين را بچرخاند واسرافيل آمد كه ذكر گفته وحياط را جاروب نمايد. وجبرئيل اين شعر را مي خواند:

اِنَّ في الجنة نهرٌ مِن لبن لِعَليٍ وحسينٍ وحسن كلُّ مَن كان محِباً لَهم يدخلُ الجنة مِن غير حَزن

هديه پيامبر به زهرا وعلي

«وقتي صبح عروسي حضرت زهرا، رسول خدا به ديدار او آمدند.فرمودندهديه من به شما اين است كه كارهاي خانه را تقسيم مي كنم.كارهاي داخل خانه براي زهرا كه نامحرم اورا نبيند وكارهاي خارج از خانه براي اميرالمؤمنين.

در اين موقع حضرت زهرا فرمود:وقتي رسول خدا اين مسئوليت كار خارج از خانه را از من برداشت فقط خدا مي داند چقدر من خوشحال شدم.»

سلمان و ميوه بهشتي

بعد از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمتا مدتي سلمان از خانه بيرون نيامد.روزي از خانه بيرون آمد ودر كوچه با اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام برخورد نمود.حضرت فرمود دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلماحوال تورا پرسيده است.

سلمان گفت نتوانستم جاي خالي رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمزا ببينم لذا درخانه ماندم.ولي الحال خدمت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) مشرف مي شوم. وقتي بحضور بانوي دوعالم رسيد، حضرت فرمود روزي درحال ناراحتي نشسته بودم و درباره قطع وحي از خانة ما بعد از رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفكر مي كردم كه ناگاه سه زن بلند بالا وارد خانه شدند و معلوم شد كه اينها حوريه بهشتي هستند و براي شماو ابوذر ومقدار خرماي بهشتي آوردند.

سپس حضرت چند دانه خرما به سلمان دادند. سلمان خرمارا برداشت واز خانه بيرون آمد. دركوچه به هركس مي رسيد او مي پرسيد سلمان با خود مُشك وعنبرداري؟ وقتي آنهاراخواست بخورد ديد هسته ندارند.

## حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) وفاطمه معصومه (سلام الله علیها)

پدر آيت اللّه نجفي مرعشي، ختمي را براي پيداكردن قبر فاطمة زهراءگرفته بود. امام باقر را در رؤيا ديد، امام به ايشان فرمود: عَلَيْكِ بِكَريمَة ِاَهْل البَيْت! وي تصور كرد كه مراد امام، حضرت فاطمة زهراء است.گفت: من هم بدنبال آرامگاه شريفش هستم.

امام فرمود: مرادم مرقد شريف حضرت معصومه در قم است. خداوند اراده كرده بنا به مصالحي قبرشريف زهراء پنهان باشد ولي مرقد حضرت معصومه را تجلّيگاه آرامگاه شريف حضرت زهراء قرار داده است.

اين بانو در سال ٢٠١ جهت ملاقات با برادرش ثامن الحجج عليّ بن موسي الرّضا از مدينه بطرف خراسان حركت كرد ولي در قم بيمار شده و درآنجا رحلت فرمود.

حضرت امام رضا زيارتنامه اي براي زيارت اين بانو تجويز فرمودند كه از جملة عباراتش اين است:

«يا فاطِمَة اشْفَعي لي فِي الْجَنَّة ِ فَاِنَّ لَكِ عِنْدَ اللّهِ شَأناً مِن َ الشَأن». يعني اي فاطمه! برايم در رسيدن به بهشت شفاعت فرما كه تو نزد خدا گرانمايه وصاحب مقامي.

همچنين در تسبيح قبل از زيارت حضرت معصومه (سلام الله علیها) ، امام رضاعليه‌السلام فرمودند: ابتدا ٣٤بارالله اكبر سپس ٣٣بار سبحان الله سپس ٣٣بارالحمدُلله بگويند.

چهاربانو

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يك حديث آمد بيادم گفته پيغمبر است |  | آنچه پيغمبر بگويد وحي حي داور است |
| آسيه، مريم، خديجه، فاطمه در نزد حق |  | آبرو دارند واين فرمايش از پيغمبر است |
| اولين فرد مسلمان است امّ المؤمنين |  | دين اسلام ازخديجه صاحب زيب وفراست |
| مادر زهراي اطهر، همسر ختم رسل |  | شوهر خود را در آغاز رسالت ياور است |
| فاطمه بنت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، رحمة للعالمين |  | روز رستاخيز قدرش از همه بالا تراست |
| مورداكرام بي پايان ذات ذوالجلال شوهرش |  | ساقي كوثر، شيرحق را همسر است |
| امّ پاك مجتبي وشاه مظلومان حسين مام |  | كلثوم است وزينب جده نُه گوهر است |
| صدهزار افسوس با اين حشمت وجاه ومقام |  | از جفاي غاصبان حق شوهر، مضطر است |
| كي كشد امروز(اشرف ) دست از دامان او |  | سايه لطفش چو فردا بانوان را بر سر است |

زن مبتلّة!

امام رضا فرمود: زني به امام باقر گفت: من متبّتلة هستم! حضرت فرمود: درنزد تو تبتّل به چه معني است؟ گفت: يعني تصميم دارم كه هيچگاه ازدواج نكنم.

امام فرمود: چرا؟ گفت: مي خواهم به اين وسيله داراي فضيلت بشوم. امام فرمود: از اين تصميم برگرد! زيرا اگر در ازدواج نكردن فضيلتي بود، حضرت فاطمه هم قبل از تو اين كار را مي كرد! زيرا هيچكس نمي تواند درفضيلتي از فاطمه پيشي بگيرد.

اگر حق خانواده نبود...

«امام سجادعليه‌السلام :به خدا قسم اگر اعضاي بدنم پاره پاره شود وچشمانم ازحدقه بر سينه ام فرو غلتند تا مگر شكر ده يك، از يك دهم نعمتي ازنعمتهاي خدا را كه شمارندگان، شمارش آن نتوانند كرد وحمد همة حامدان ِحق، يكي از آنها را ادا نتواند كرد بجا آورم، به خدا سوگند نمي توانم، جزآنكه خدا مرا چنان بيند كه در شب وروز و خلوت و آشكار، چيزي مرا ازشكر وذكر او باز نمي دارد.واگر نبود كه خانواده ام بر من حق دارند و ديگران را نيز بر من حقوقي است كه ناگزير بايد در حد توان خويش، آن حقوق را اداكنم، همانا چشم به آسمان مي دوختم ودل خود را به سوي خدا متوجه مي ساختم و ديده و دل بر نمي گرفتم تا خدا جانم را بگيرد و اوست بهترين حكم كنندگان.»«هزار ويك نكته دربارة نماز»

عبادت امام عصر(عج)

«امام كاظم عليه‌السلام بعد از نماز عصر در بغداد فرمودند: پدرم فداي كسيكه شكمش فراخ و ابروانش پيوسته و ساقهاي پايش باريك و فاصله مابين دوشانه اش، دور و رنگ چهره اش گندمين و ميان سياه وسفيد است و باوجود رنگ گندمي، زردي به واسطه بيداري شب پيوسته بر او نمايان است.پدرم فداي كسيكه شبها در حالي كه در سجده و ركوع است، ستارگان رامي پايد.و...» «فلاح السائل سيدبن طاووس»

اولين مخلوق؟

جابر بن عبداللّه انصاري از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمپرسيد:اولين مخلوق خدا چه بود؟

فرمود: اي جابر! نورپيغمبرت بود كه خدا اول آن را آفريد وسپس از او هر چيزديگر را خلق كرد.

وقتي خدا نور مرا خلق كرد، تامدتي نورمرا در مقام قُرب قرار داد.بعد اين نور را چهار قسمت كرد.از يك قسم عرش را آفريد.از يك قسم كرسي را آفريد. از يك قسم حاملان عرش را آفريد وقسم چهارم را در مقام حُب ّ قرار داد.سپس آنرا به چهارقسمت نمود واز يك قسم لوح را آفريد. از يك قسم قلم را آفريد. از يك قسم بهشت را آفريد وقسم چهارم رادر مقام خوف قرار داد.سپس آنرا به چهار قسمت نمود واز يك قسم ملائكه را آفريد. از يك قسم خورشيد را آفريد و از يك قسم ماه را آفريد و قسم چهارم را در مقام رجاء قرار داد. سپس آنرا چهار قسمت كرد. از يك قسم عقل را آفريد. از يك قسم علم وحلم را آفريد.از يك قسم عصمت را آفريد وقسم چهارم را در مقام حياء نگاه داشت. سپس آنرا به صدوبيست وچهارهزار نور تقسيم كرد واز هر نوري پيامبري را آفريد وازارواح آنان، ارواح اولياء وشهداء وصالحين را بيافريد.(الميزان ذيل آيه ٣٢بقره)

## برتر از فرشتگان

پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علي عليه‌السلام فرمود:اي علي! اگرمانبوديم خداوند آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمين را نمي آفريد!

چگونه ما از فرشتگان برتر نباشيم وحال آنكه ما در توحيدوخداشناسي، و در معرفت و تسبيح و تقديس و تهليل پروردگار برآنهاسبقت گرفتيم. زيرا نخستين چيزي كه خداوند آفريد، ارواح مابود كه خداوند مارابه توحيد وتمجيد خود گويا ساخت.

سپس فرشتگان را آفريد وچون آنها ارواح مارا يك نور مشاهده كردند. امور مارا عظيم شمردند، پس ما تسبيح گفتيم تا فرشتگان بدانند كه ماهم مخلوق هستيم وخدا از صفات ما منزّه است.

از تسبيح ما ملائكه نيز تسبيح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه دانستند و چون عظمت مقام مارا مشاهده كردند، ما تهليل (لااله الاّ اللّه )گفتيم تاملائكه بدانند كه الهي بجز اللّه نيست.

پس هنگاميكه بزرگي محل (ومقام ) ما را ديدند، خداوند را تكبير گفتيم تا بدانند كه خداوند بزرگتر از آن است كه درك شود و موقعيت او عظيم است و ماخداياني نيستيم كه واجب باشد در عرض خدا ويا پائينتر از او عبادت شويم!

پس هنگاميكه قدرت وقوّة مارا ديدند، گفتيم: لاحول ولاقوة الاّباللّه العلي العظيم تابدانند كه هيچ نيروئي جز نيروي الهي نيست.

وچون نعمتي كه خداوند برماداده وطاعت مارا واجب فرموده، مشاهده كردند، گفتيم:الحمدُ لِلّه.تابدانند كه حقوق خداوند متعال بخاطر نعمتهائي كه به ماداده چيست.فرشتگان هم الحمدللّه گفتند.

پس فرشتگان به وسيله ما به معرفت و تسبيح و تهليل وتمجيد خداوند متعال راهنمائي شدند.

سپس خداوند متعال آدم عليه‌السلام را آفريد ومارا درصُلب او قرار داد وبه فرشتگان امر فرمود تا بخاطر احترام ما كه در صلب آدم بوديم، براو سجده كنند.درواقع سجده آنها بندگي خداوند بود واحترام واطاعت آدم بود كه مادر پشتش بوديم.

وچگونه از ملائكه برتر نباشيم وحال آنكه در معراج وقتي به آسمانها بالارفتم، جبرئيل براي نماز جماعت بمن گفت كه جلو بايست!

گفتم:اي جبرئيل برتو پيشي بگيرم؟

گفت:آري زيرا خداوند تبارك وتعالي پيامبرانش را برهمة فرشتگان برتري داده وتورا بخصوص برتري داده است.من جلو ايستادم وبراي آنها نمازخواندم.البته فخر فروشي نيست.

وقتي به حجابهاي نور رسيديم، جبرئيل بمن گفت، پيش برو!ولي خودش ماند.

گفتم:اي جبرئيل!در چنين جائي از من جدا مي شوي؟

گفت:خدايم دستورداده كه از اينجافراتر نروم.

من بالارفتم تا در جائيكه با خدا سخن گفتم.

ندا رسيد كه:اي محمّد! توبنده من هستي ومن پروردگار توام! مراعبادت كن وبرمن توكل نما كه تو نور من در بندگانم و رسول من در مخلوقاتم وحجّت من در آفريدگانم هستي! بهشتم را براي كسيكه از تو پيروي كندآفريدم ودوزخم را براي كسيكه نافرمانيت كند، قرار دادم وكرامتم را براي اوصياي تو واجب نمودم وثوابم را براي شيعيان تو قرار دادم.

گفتم:خدايا! اوصياي من كيانند؟

نداشد كه:اي محمّد! اوصياي تو همانها هستند كه نامشان برساق عرش نوشته شده است.كه اول آنها علي بن ابيطالب وآخرين آنها مهدي امّت من است.(مكيال المكارم ج ١ص ٥٧)

## اخلاق عظيم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

امام صادق عليه‌السلام اخلاق پيامبر را اينگونه معرفي كرده است:

از همه كس، حكيمتر و داناتر و بردبار تر وشجاعت تر وعادل تر بود. هرگز دستش به نامحرم نرسيد وسخاوتمندترين مردم بود.

هرگز پولي نزد او نماند وبرزمين مي نشست و بر زمين غذا مي خورد و بر زمين مي خوابيد و نعلين و لباس خود را پينه و وصله مي كرد.

درِ خانه را خود مي گشود وگوسفندرا خود مي دوشيد وپاي شتررا خود مي بست وچون خدمتكار از گردانيدن آسياب خسته مي شد، خود مي گرداند وآب وضو را بدست خود حاضر مي كرد و پيوسته سرش در زير بود ودر حضور مردم تكيه نمي كرد واهل وعيال خودرا خدمت مي كرد وهرگز آروغ نزد و هركه او را به مهماني دعوت مي كرد، قبول مي نمود و زياد نگاه به صورت مردم نمي كرد و هرگز براي دنيا بخشم نمي آمد و براي خدا غضب مي كرد وگاه از گرسنگي سنگ به شكم مي بست.

هرچه (سرسفره )حاضر مي كردند ميل مي كرد وانگشتر نقره در انگشت كوچك دست راست مي نمود.خربزه را دوست داشت وهنگام وضومسواك مي نمود وادب هركس را رعايت مي فرمود. و عذر هركه عذر مي آورد، قبول مي نمود وتبسّم بسيار مي كرد ولي هرگزصداي خنده اش بلند نمي شد و هرگز كسي را دشنام نداد و هرگز خدمتكاران خود را نفرين نكرد و بد را بخوب جواب مي داد وابتدابه سلام ودست دادن مي نمود ودر هرمجلسي ياد خدامي كرد.«حيوة القلوب»

انس بن مالك درباره حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مي گويد:

پيامبر به عيادت مريض مي رفت.در تشييع جنازه شركت مي نمودوحتي دعوت يك غلام را قبول مي كرد.

در جنگ خيبر درحاليكه بر الاغي سوار بود، به مردم حتي زنان و كودكان سلام مي نمود.

من ده سال خدمتكار حضرت بودم، در اين مدت هميشه بوي عطرحضرت به مشامم مي رسيد.وبويي خوشتر از او به مشامم نرسيده است.وقتي با شخصي دست مي داد تا او دستش رانمي كشيد، حضرت دستش را نمي كشيد. و تا او ايستاده بود، حضرت هم مي ايستاد و هرگز در مقابل كسي، پايش را درازننمود. هرگاه شخصي را سه روز نمي ديد، احوالش را جويامي شد. اگر مي گفتند به سفر رفته است، برايش دعا مي كرد و اگرمي گفتند مريض است.

به عيادتش مي رفت.واگر مي گفتند درخانه است، بديدارش مي رفت.«زندگاني پيامبراسلام»

## زنده شدن حضرت سام!

در زمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمعده اي از يمن نزد حضرت آمدند وگفتند:

ما باقيماندة ملتهاي گذشته از آل نوح عليه‌السلام هستيم.حضرت سام عليه‌السلام كه جانشين نوح عليه‌السلام بوده است در كتابش آورده كه هر پيامبري جانشيني دارد.جانشين شما كيست؟پيامبر به علي عليه‌السلام اشاره كرد.

گفتند اگر از او معجزه اي بخواهيم مي تواند انجام دهد؟

فرمود، با اذن الهي آري! سپس حضرت به علي عليه‌السلام فرمود با آنان به مسجدبرو وپايت را به زمين نزديك محراب بزن!

علي عليه‌السلام همراه آنان به مسجد رفت ودوركعت نماز خواند وسپس پايش رابرزمين نزديك محراب زد. ناگاه زمين باز شد و تابوتي ظاهر گشت واز ميان تابوت، پيامبري كه صورتش مثل ماه مي درخشيد وخاك از سر وصورتش مي تكاندوريش بلندي داشت، بيرون آمد و گفت:

«اشهد اَن لااله الاّ الله واَن َّ محمّداً رسول الله سيد المرسلين وانَّك عليٌ وصيّ محمّد سيدّ الوصيين وانا سام بن نوح!»

در اين موقع آنان كتابهاي خودرا باز كردند تا قيافة سام را با آنچه در كتاب آمده مطابق ديدند.

آنها گفتند:اي سام!ما خواستار خواندن سوره اي از كتاب نوح عليه‌السلام هستيم!

سام شروع به خواندن سوره اي كرد وسپس بر علي عليه‌السلام سلام كرد ودر تابوت خوابيد وزمين برهم آمد ومثل سابق شد.

آنها با ديدن اين معجزه گفتند:تنها دين در نزد خدا اسلام است.«بحارج ٤١ص ٢١٢»

شطيطه نيشابوري

شيعيان نيشابور شخصي بنام محمد بن علي را انتخاب كرده و امانتهايي شامل سه هزار سكه طلا و پنجاه هزار سكه نقره و مقداري پارچه و دفتري مُهروموم شده شامل هفتاد سؤال كه در هرورقي يك سؤال نوشته شده بود به اودادند تا به امام بعد از امام صادق عليه‌السلام كه درآن زمان هنوز مشخص نبود، بدهد. و جواب سؤالات را بگيرد.

همچنين زني بنام شطيطه يك درهم ويك ژاكت به محمدبن علي داد تا به امام برساند.وگفت:اين را به امام بده اگرچه كم است زيرا از فرستادن حق اگرچه كم باشد نبايد حيا كرد!

محمدبن علي با جرياناتي خودرا به امام كاظم عليه‌السلام رساند.وامام جواب سؤالات را بدون اينكه مُهر وموم آنها باز شود، دادند. امّا اموال را قبول نكردند، وفرمودند: درهم شطيطه و ژاكت اورا بياور! وقتي آورد، امام آنها را برداشت وفرمود:خدا ازحق حيا نمي كند اگر چه كم باشد.

اي ابوجعفر! سلام مرا به شطيطه برسان واين كيسه را كه چهل درهم در آنست به او بده وبگوكه من قسمتي از كفنهاي خودم را كه پنبه اش از روستاي خودمان، قرية صيداكه قريه فاطمه زهرا(سلام الله علیها) است وخواهرم حكيمه آنرا رشته است است براي تو فرستادم وبدان كه از زمان وصول اينها، نوزده روز ديگر زنده هستي. شانزده درهم را خرج خودت كن وبقيه را بعنوان صدقه وكارهاي لازم ديگر قرار بده! ومن براي خواندن نماز بر بدن تو مي آيم.

سپس امام فرمود:اي ابوجعفر! اگر مرا بربالين شطيطه ديدي بكسي اطلاع نده! كه برايش بهتر است واين اموال را به صاحبانشان برگردان...

محمد بن علي بعد از اين ملاقات به نيشابور برگشت وديد اشخاصي كه امام اموال آنان را بلرگردانده همه پيرو عبدالله افطح برادر امام كاظم عليه‌السلام شده اندوفقط شطيطه بر صراط حق مانده است.

او سلام امام را به شطيطه ابلاغ كرد وكيسه پول وكفن اهدائي امام را به اوداد.

همانطور كه امام خبر داده بود، شطيطه نوزده روز بعد از دنيا رفت وامام بربالين او حاضر شد وبراو نماز خواند وبه محمد بن علي فرمود: سلام مرا به ياران برسان وبگو: من وهركسي كه امام است بايد برجنازه هاي شما درهرشهري كه باشيد، حاضرشويم. پس از خدا در كارهايتان بپرهيزيد!

«وقتي متوكل دستور داد امام هادي عليه‌السلام را به مجلس شراب او بياورند وبه امام ابتدا اصرار برخوردن شراب نمود وچون امتناع امام را ديد تكليف برشعر گفتن نمود، امام اشعاري را خواندند كه وضع مجلس را عو.ض كردواشك به چشمان نحس متوكل آمد ودستور داد امام را با احترام برگردانند.ابيات امام بشرح زير است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باتوا علي قلل الاجبال تحرسهم |  | غلب الرجال فلم تنفعهم القلل |
| واستنزلوا بعد عزٍ من معاقلهم |  | واسكنوا حُفراً يا بئس ما نُزلوا |
| ناداهم صارخ ٌ من بعد دفنهم |  | اين الاساور والتيجان والحُلل |
| اين الوجوه اللتي كانت منعّمة |  | من دونها تضرب الاستار والكُلل |
| فافصح القبر عنهم حين سائلهم |  | تلك الوجوه عليها الدود يقتتلُ |
| قدطال مااكلوا دهداً و قدشربوا |  | واصبحوا اليوم من بعد الاكل قد اُكلوا |

«ستمگران در قله هاي برفراز كوه با نگهباناني نيرومند بسر مي بردند. ولي باآمدن مرك اين كوه ها سودي براي آنان نداشت.

بعد از عزتي كه داشتند باغ مردنشان، به سوراخهايي افتادند چه بدفرودآمدني بود؟

وقتي آنها را داخل قبر گذاشتند، صدائي آمد كه:كجاست آن تخت ها وتاج ها ولباسها؟

كجا هستند آن صورتهايي كه غرق در نعمت بودند.وهميشه زير پرده هاوپشه بندها قرار داشتند؟

ناگاه قبر با زبان فصيح از طرف اين مرده ها جواب داد:كرمها بر اين صورتهامي غلطند!

يك عمر طولاني خوردند وآشاميدند.حالا خودشان توسط كمرمها خورده مي شوند.»

## آيه تطهير

اميرالمؤمنين عليه‌السلام پاك بود همانطور كه خدا مي فرمايد: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).

همانا خدا اراده كرده است كه هرپليدي راازشما اهل بيت ببرد وشمارا پاك كند پاك كردني.

عده اي از اصحاب از جمله سعدبن ابي وقاص، عايشه، انس بن مالك، ابوهريره، ام سلمه وحتي عده اي از دشمنان اهل بيت عليه‌السلام اين آيه رامخصوص پنج تن آل عبا مي دانند.وقتي اين آيه نازل شد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمتا نه ماه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درخانه اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي رفت واين آيه تلاوت مي فرمود.ودر دروايت ديگر آمده كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمتا ١٢ماه درخانه اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي رفت ومي فرمود:السلام عليكم با اهل بيت النبوة (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «اناَ واهل بيتي مطهّرون من الذنوب.من واهل بيتم از گناهان پاك هستيم.»

## آية مباهله

آيه مباهله: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) پس بگو بياييد ما و شما با پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و نفسهايمان و نفسهايتان پس بهم نفرين كنيم و لعنت خدارا بر دروغگويان بفرستيم.

در مباهله رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همراه اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه نفس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است وبه همراه فاطمه (سلام الله علیها) وحسنين براي مباهله حركت نمودند. ودر روايتي فرمود خلَق الله اناَ وعلي مِن نورٍ واحد.خداوند من وعلي را از يك نور آفريد.

## آيه ابتلي

حضرت ابراهيم عليه‌السلام بوسيله اسامي مبارك اهل بيت عليه‌السلام امتحان شد: (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ).آنگاه كه خدا ابراهيم عليه‌السلام را بوسيله كلمات امتحان كرد و او هم كلمات را تمام نمود.

از امام صادق عليه‌السلام راجع به كلمات پرسيدند. فرمود: «اسئلك بحقّ محمدّوعليٍ وفاطمه والحسن والحسين.» خدارا به حق اهل بيت عليه‌السلام سوگندداد.

## آية مودّت

(قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ) بگو من از شماپاداشي نمي خواهم جز محبت به اهل بيتم.

چه كسي خويش ونزديك واهل بيت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلماست؟ آيا از حضرت فاطمه (سلام الله علیها) افضل پيدا مي شود؟ آيا دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمخويش او نيست ياحضرت فاطمه (سلام الله علیها) كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلماورا جزو خود مي داند خويش پيامبرنيست؟ پس دوستي با اهل بيت كجاست؟مودت با اهل بيت كجاست؟ آياكسي افضل از اميرالمؤمنين عليه‌السلام است كه هم پسر عموي رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلماست وهم داماد او وحمايت كننده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلماست. آياكسي بالاتر از حسن عليه‌السلام وحسين عليه‌السلام جزو خويشان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمقرارمي گيرد؟ پس مودت آنها كجا رفته است؟

## آيه تلقّي

«فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ» آدم عليه‌السلام از خدا كلماتي رافرا گرفت. و با آنها توبه كرد و توبه اش پذيرفته شد.

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمراجع به كلمات فوق سؤال شد. فرمود: آدم عليه‌السلام خدا را بحق محمد و علي و فاطمه و حسن و حسين قسم داد و خدا توبه او را پذيرفت.

از امام هادي عليه‌السلام راجع به كلمات مذكور سؤال شد.

فرمود: نحن كلمات ما آن كلمات هستيم.

## آيه ولايت

روايت است كه اميرالمؤمنين عليه‌السلام با جمعي از اصحاب نمازمي خواند.فقيري به مسجد آمد وتقاضاي كمك كرد.ولي كسي به او كمك نكرد.ناگاه اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه درحال ركوع بود به فقير اشاره كرد كه انگشتراورا درآورده وببرد.ودراين مورد آية زير نازل شد.

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) همانا وليّ شما در مرتبه اول خداست وبعدرسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وسوم آن كسي است كه اقامة نماز مي كند ودرحال ركوع زكات مي دهد.

اين آيه خيلي روشن بر امامت علي عليه‌السلام دلالت مي كند.واين براي اهل عدالت وپيروان حق روشن است.اما افسوس عده اي كورند.

داستاني درباره انگشتري كه حضرت به فقير داد نقل مي كنند كه مردفقيربا اينكه گرسنه بود ولي دلش نيامدآن را بفروشد تا اينكه بناچار انگشتر را به نانوا داد ودر مقابل نان خواست. نانوا انگشتر را درترازو قرار داد ودركفه ديگر تعدادي نان ريخت اما كفة انگشتر همچنان پايين بود.

نانوا تعجب كردوسيلي به فقير زده وانگشتر را براي خود برداشت.سپس آن را به زرگردادواز او مقداري پول گرفت.فقير ماجرا را براي اميرالمؤمنين عليه‌السلام تعريف كرد. حضرت باتفاق او نزد نانوا رفتند.ونانوا گفت كه انگشتر نزد زرگراست. نزد زرگر رفتند وحضرت فرمود اين انگشتر مال توست؟ گفت آري. حضرت فرمود پس اگر مي تواني آن را خراب كن و دوباره بساز.

زرگرانگشتر را درآتش گذاشت ولي هرچه با چكش برآن زد اثري نداشت!او بامشاهدة اين معجزه مسلمان شد.

## آيه اطعام

(وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا. إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا) آنان در راه دوستي خدا به فقير ويتيم واسير غذا مي دهند ومي گويند ما فقط براي رضاي خدا به شما غذا مي دهيم واز شما انتظار پاداشي نداريم.

«فاطمه (سلام الله علیها) وحسن عليه‌السلام وحسين عليه‌السلام وفضه سه روز روزه نذري داشتند. روزاول فاطمه (سلام الله علیها) تعدادي نان تهيه كرد.امّا موقع افطار ناگاه مسكيني درخانه را به صدا درآورد وتقاضاي غذا نمود.

اهل خانه همه افطاري خودرا به او دادندوخود با آب افطار كردند وبراي روز بعد روزه گرفتند.روز دوم بازفاطمه (سلام الله علیها) مقداري نان تهيه كردامّا موقع افطار يتيمي درخانه را بصدا درآوردتقاضاي غذا نمود.اهل خانه مجدداً نانهاي خودرا به او دادند و با آب افطار نمودند.روز سوم نيزفاطمه (سلام الله علیها) مقداري نان تهيه كرد.

ولي موقع افطاراسيري درخانه اهلبيت عليه‌السلام را بصدا درآورد وتقاضاي غذا نمود.اهل خانه غذاي خودرا به او دادند وخود با آب افطار نمودند.روز چهارم وقتي پيامبر بديدار آنها آمد ومشاهده كرد كه رنگ برصورن حسن وحسين نمانده واهل خانه دچار ضعف شدند، دستهارا بدها برداشت.ناگاه آيات سوره هل اتي نازل شد وخدا از ايثار آنان تعريف نمود.

## آية امانت

(إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) ما امانت (عهدوتكليف الهي )را برآسمانها وزمين وكوهها عرضه نموديم، اماآنها امتناع كردند وترسيدند ولي انسان قبول كرد واو بسيار ظالم وجاهل است.

(چون اگر به اين عهد عمل نكند وقدر اين مقام عظيم را نداند، بخودستم كرده وجهنمي مي شود.)

امام صادق عليه‌السلام فرمود وقتي كه خدا ائمه عليه‌السلام را آفريد، فرمود كسي در نرذمن برتر از اينها نيست.آيا كسي هست كه اين امانت را بدوش بگيرد بارش راحمل كند؟ولايت علي عليه‌السلام امانت خدابر آسمانها وزمينها وكوههاعرضه شدولي بنص قرآن قبول نكردند كه از عهده آن برآيند ولي انسان قبول كرد.پس اگر قدربداند بهترين عظمت است ولي افسوس كه لايعرفه.قدر آن رانمي شناسد.

## آية نجم

(فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ) (وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ)

در روايت مصداق جايگاه ستارگان را اهل بيت عليه‌السلام ذكر كرده اند.و يا ستارگان را علي عليه‌السلام و يازده فرزندش ذكر نموده اند درحديثي از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمكه فرمود من مانند خورشيد هستم و علي مانند ماه و زهرا و حسن و حسين مانند ستارگان هستند

## آية تبليغ

بعدازمراسم آخرين حج وقتي رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمبه غدير خُم رسيدند به مسلمانان فرمودند در اينجا توقف نمائيد.

زيرا طبق آية شريفه (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ)

«اي پيامبر!آنچه را كه از جانب پروردگارت بتو نازل شده ابلاغ نما كه اگرنكني رسالتش را انجام نداده اي وخدا تورا از مردم حفظ مي كند.هماناخداوند كفار را هدايت نمي كند.»

مفسرين شيعه وسنّي گفته اند كه اين آيه درباره ابلاغ ولايت علي عليه‌السلام به مردم، نازل شده است.

دراين هنگام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمخطبة مفصلّي ايراد كردند وخبر رحلت خود رابه مردم دادندو فرمودند:وقت آن شده كه دارفاني را وداع كنم. بدرستيكه من در ميان شما دو چيزِ پربها، امانت مي گذارم كه اگر به آن متمسك شديد، هرگز بعد ازمن گمراه نشويد!وآن كتاب خدا وعترت من است.

در اين موقع حضرت فرمود: الست ُاولي بانفسكم؟ قالوا: اللّهم بلي.آيا من از خوتان برشما سزاوارتر نيستم؟ گفتند: بخداآري.پس بازوهاي علي عليه‌السلام را گرفت وبلند كرد وفرمود:«مَن كُنتُ مولاه، فهذا عليٌ مولاه.اللّهم والِ مَن والاه وعادِمَن عاداه.»

هركه من مولاي او هستم، اين علي مولاي اوست.خدايا!دوست بدار دوستدار علي را ودشمن بدار دشمن علي را.»بعد از بيعت بااميرالمؤمنين عليه‌السلام، آيه نازل شد: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)

امروز!دين شما را كامل ونعمت را بر شما تمام نموده واسلام را به عنوان دين شما پسنديدم.»

روايات در ولايت اميرالمؤمنين عليه‌السلام

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمروايت شده كه خدا فرمود: «ولاية علي بن ابيطالب حِصني فَمَن دخل حِصني اَمِنَ مِن عذابي.» ولايت اميرالمؤمنين عليه‌السلام قلعه محكم من است كه هركه داخل اين قلعه شود از عذابم ايمن شود.

اين روايت شرطي نداشت ولي امام رضاعليه‌السلام در حديث سلسلة الذهب ازخدانقل فرمود:كلمة لااله الاّالله حِصني فَمَن دخل حِصني اَمِن َ مِن عذابي.سپس امام رضاعليه‌السلام فرمود بشرطها وشروطهاواناَ مِن شروطها.كه حضرت شرط اين حديث را ولايت ذكر مي كند.زيرا باپذيرفتن ولايت اميرالمؤمنين عليه‌السلام ، ديگر انسان گناه نمي كند.جنايت نمي كند.زورگوئي نمي نمايد.واگر كسي ادعاي ولايت اميرالمؤمنين عليه‌السلام بكندولي اعمال بدي داشته باشد ولايتش ظاهري است.

حديث يوم الدار

سه سال نبوت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمپنهان بود وچند نفري بيش نمي دانستند. امّا ناگاه آيه نازل شد: (وَاَنْذِرْ عَشيرَتَك َ الاقرَبين) خويشان نزديكت را انذار بده!

با اين دستور، پيامبر در ابطح (مكّه )بپا ايستاد وفرمود:

منم رسول خدا!شمارا به عبادت خداي يكتا وترك عبادت بتهائي كه نه سودمي دهند ونه زيان مي رسانند ونه مي آفرينند ونه روزي مي دهند ونه زنده مي كنند ونه مي ميرانند، دعوت مي نمايم.

«همچنين پيامبر، چهل نفر از سران قريش را دعوت نمود ونبوت خود را اعلام كرد وفرمود:هركه اولين نفري باشد كه با من بيعت نمايد، او جانشين ووزير وبرادر من خواهد بود.

در اين جلسه، تنها علي عليه‌السلام كه اولين شخصي بود كه اسلام آورد، با پيامبر بيعت نمود و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اورا جانشين خودمعرفي فرمود.وگفت:اِن َّ هذا اخي ووصيي ّ وخليفتي فيكم فاسمعواله واطيعوا.اين، جانشين وبرادر وصي من درميان شماست پس بايد از اواطاعت نمائيد.

در سخن ديگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود: «لكُلِ نبيٍّ وصيٌّ وَوارثٌ واِن َّوصييّ و وارِثي علي بن ابيطالب.» هر پيامبري جانشيني دارد وجانشين من علي بن ابي طالب است. و فرمود: «عليٌ اِمامُكم وَخليفَتي مِن بعدي.» علي بن ابي طالب پيشوا وامام شما بعد از من است.

آدم چه گفت؟گفت كه نور جبينش راتا از صراط درگذرم پيشواكنم

موسي چه گفت؟گفت كه بي دستياريش من كيستم كه چوب را همي اژدهاكنم

عيسي چه گفت؟گفت كه بي نيروي علي من كيستم كه جاي بچارم سماءكنم

ادريس گفت پيش علوم وعلاي وي من كيستم كه دعوي علم وعلاكنم

## اعجاز در تولد اميرالمؤمنين عليه‌السلام

يكي از راههاي شناخت مقام اميرالمؤمنين عليه‌السلام ، مسئله تولد حضرت درداخل كعبه بوده است.

شيخ طوسي در امالي خوداز عباس بن عبدالمطلب روايت كرده كه ما باعده اي از بني هاشم در كنار كعبه نشسته بوديم كه فاطمه بنت اسد درحاليكه بارداربودآمدوپردة كعبه را گرفت وگفت!اي معبود يگانه!بتووپيامبرانت وكتابهائي كه فرستاده اي، ايمان آورده ام.ومن تابع دين جدخود(فاطمه فرزند اسد فرزند هاشم فرزند عبدمناف نسبش به ابراهيم خليل مي رسد)هستم.

از تو كمك مي خواهم.بحق اين خانه وبه حق آن كسي كه اين خانه را بناكرد وبحق اين طفلي كه درشكم من است وبامن سخن مي گويد، تولد اين كودك را برمن آسان نما.ناگاه ديوار كعبه شكافته شدوفاطمه بنت اسد داخل شد ودوباره ديوار بهم آمد.ما بلند شديم وهرچه كرديم در كعبه باز نشد.واين داستان در زبان مردم معروف شد.

روز چهارم دوباره خانه خدا شكافته شد وفاطمه بنت اسد در حالي كه كودك در بغل داشت، بيرون آمد.مردم اطراف اورا گرفتند واز او استقبال نمودند.

روايت است كه وقتي اميرالمؤمنين عليه‌السلام متولد شد، ابوطالب اورا در بغل گرفته وبا همسرش بدرگاه خدا عرضه داشتند كه خدايا نامي براي اين كودك انتخاب نما!ناگاه ابري پيدا شد ولوحي از آن بيرون آمده وبه سينة مبارك اميرالمؤمنين عليه‌السلام چسبيد.اين كلمات درآن لوح نوشته شده بود:

«خُصصتّما بالولد الزكي الطاهرالمنتخب المزكي»

واسمه من شامخ علي عليٌ اُشتق من العلي ّكه خدا فرموده اسم اورا از نام خود كه علي هست انتخاب نمودم.

همچنين روايت شده كه چون فاطمه بنت اسد از كعبه بيرون آمد هاتفي نداداد كه اي فاطمه!نام اين مولد را علي بگذار.

زيرا نام من علي اعلي است ومن اورا از قدرت وعزت وجلال وعدلف خود آفريدم ونام اورا از نام خودجدا كردم. و او را خود تربيت مي كنم وبه آداب خويش متأدب گردانيدم و او اولين كسي است كه دربام خانه ام اذان بگويد وبتهارا سرنگون سازد.

گوهري شد از درون كعبه بيرون از صدف كرد بيت الله را با آن شرف بيت الشرف

گوهري سنگين بها رخشان شده ازبيت الحرام كه ثريا تا ثريا را كردكمتر از خزف

ابوطالب چهار پسر ودودخترداشت.عقيل وطالب وجعفر وعلي وفاخته وهانيه.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام از نگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

١- «من وعلي از يك درختيم وبقيه مردم از درختهاي ديگر هستند.»

٢- «من شهر علمم وعلي در اين شهر است.پس هركه بخواهد وارد اين شهرشود، از در داخل شود.»

٣- «علي با حق است وحق با علي است واين دو هميشه با هم هستند.»

٤- «اي عمار!اگر ديدي همة مردم از راهي ميروند وعلي عليه‌السلام از راه ديگري.توبا علي برو.»

٥- «در معراج همة پيامبران را جمع ديدم، خدا بمن وحي كرد كه از آنهابپرس كه به چه چيزي مبعوث شده اند؟منهم از آنها پرسيدم.گفتند:مامبعوث شديم به:شهادت «لااله الاّالله »واقرار به پيامبري تو و ولايت علي بن ابيطالب.»

٦- «نگاه كردن به صورت علي عليه‌السلام عبادت است.»

٧- «اي فاطمه!من تو را به ازدواج شخصي در مي آورم كه اسلامش از همه باسابقه تر و علمش از همه بيشتر وبردباريش از همه عظيم تر است.»

٨- «اگر درختان قلم شوند ودرياهامركّب وجنيان حسابگر وآدميان بنويسند!نمي توانند، فضايل علي بن ابي طالب عليه‌السلام را شماره نمايند.»

٩- «روز قيامت، علي بن ابيطالب را به هفت نام بخوانند:

يا صديق! يادالّ! ياعابد! ياهادي! يامهدي! يافتي! ياعلي!»

١٠- «براي احدي عبور از صراط جايز نيست مگر اينكه علي عليه‌السلام جواز عبوراورا امضاء كند.»

١١- «اي علي!هيچ بنده اي خدا را باحالت انكار ولايت تو، ملاقات نمي كندالاّآنكه با حال بت پرستي خدا را ملاقات مي نمايد.»

١٢- «اي پسرعمر!بدرستيكه علي نسبت به من مثل روح نسبت به جسداست.علي نسبت به من بمنزلة نفس از نفس است.بدرستيكه علي نسبت به من مثل نور نسبت به نور است.بدرستيكه علي نسبت به من مانند نسبت سربه بدن است.بدرستيكه علي نسبت به من مثل پيراهن در تن است.»

١٣- «اي علي!هركه بعد از رحلت من، تورا دوست داشت، خدا عاقبت اورابا امن وايمان ختم مي كند.وكسيكه با حال دشمني تو بميرد، به مردن جاهليت مرده است.»

١٤- «اي علي!دست تو در دست من است وروز قيامت هر كجا من واردشدم، تو هم وارد مي شوي.»

١٥- «بزودي فتنه ها شما را در بر مي گيرد.پس در اين حال با علي بن ابيطالب باشيد.چون اوست اولين كسيكه در روز قيامت مرا مي بيند وبا من دست مي دهد واو بامن است در مرتبة بلند واوست جدا كنندة حق وباطل.»

١٦- «ضربت علي بن ابيطالب در جنگ خندق از عبادت اِنس وجن تاروزقيامت برتر است.»

١٧- «اگر ايمان علي را با ايمان امّت من بسنجند، همانا در قيامت، ايمان علي بر ايمان امّتم بتازد وراجح خواهد بود.»

١٨- «پيامبر در تفسير آيه (انَّ الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خيرالبريّة) فرمود:اي علي!تو و شيعيانت خير البريه هستي ودر قيامت راضي و مرضي مي باشيد و دشمنان شما محزون بوده و دستهايشان به گردن بسته است.»

من وعلي از يك نور در چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم عليه‌السلام خلق شديم وخداوند پس از خلقت آدم عليه‌السلام ، نور ما را در صلب او قرار داد و ما باهم بوديم تا اينكه در صلب عبدالمطلب از هم جداشديم. پس در من نبوت ودرعلي امامت قرار گرفت.»

١٩- «علي دريائي است موج زننده و آفتابي است نور دهنده.دست او ازفرات بخشنده تر و قلب او از دنيا وسيع تر است.لعنت خدا بر كسي باد كه بااو دشمني بورزد.»

٢٠- مَن اطاع علياً فقد اطاعني ومن اطاعني فقد اطاع الله.هركه ازعلي عليه‌السلام اطاعت كند از من اطاعت كرده است.وهركه ازمن اطاعت نمايد ازخدا اطاعت كرده است.

٢١- مَن انكر علياً فقد انكرني ومن انكرني فقد انكرالله.هركه منكرعلي عليه‌السلام باشد مرا انكار كرده وهركه مرا انكار كند خدا را انكار نموده است.

٢٢- «ياعلي!حربُك حربي وسلمك سلمي ودمك دمي وانا حرب ٌلِمَن حاربك ولايُحِبُك َ الاّ طاهرُ الولادة ولايبغضك الاّ خبيث الولادة.» اي علي!جنگ باتو، جنگ بامن است وصلح باتو، صلح بامن است وخون تو، خون من است.ومن جنگ كننده با دشمن توهستم.وحلال زاده تورا دوست دارد وحرام زاده تورا دشمن دارد.

٢٣- «اِنَّ الله تعالي اعطاني فيكَ سبعَ خِصالٍ اَنتَ اولُّ مَن يَنشق ُ عَنه ُالقبر معي واَنتَ اولُّ مَن يقف ُ عليَ الصِراطِ مَعي وَاَنتَ اولُّ مَن يَكسِي اِذا كَسيتَ وَيَنعِي اِذا نَعيتَ وَاَنتَ مَن يسكنُ معِي فِي العِليين وَاَنت َ اولُّ مَن يَشرِب ُ مَعي مِن َ الرَحيق وَالمَختومِ اَلذي خِتامُه مِسكٌ» اي علي!خدا دربارة تو هفت خصلت داده است.تو اولين كسي هستي كه با من از قبر محشور مي شويم.وتوبامن در صراط مي ايستي وشفاعت مي كني.تو اولين كسي هستي كه با من ملبس يه لباس بهشتي مي شوي.

تو اولين كسي هستي كه با من در قيامت زنده مي شوي. تو اولين كسي هستي كه با من در اعلي عليين ساكن مي شوي. تو اولين كسي هستي كه با من از رحيق مختوم كه آخرش مُشك است، مي نوشي. تو اولين كسي هستي كه با من در حوض كوثر ملحق مي شوي.

٢٤- ياعلي! انتَ صِراط مستقيم.اي علي!تو صراط مستقيم مي باشي. اي علي! كسيكه پيروي غير امام كند، كافراست.

٢٥- اي علي! من اسم تو را در چهار جا همراه اسم خود ديدم: در معراج وقتي به بيت المقدس رسيدم، سنگي ديدم كه برآن نام من و نام تو نوشته شده بود.

وقتي به سدرة المنتهي رسيدم، نام من و تو را نزديك به هم ديدم. چون از آنجا به طرف عرش رفتم. در آنجا نام من و نام تو را نزديك به هم نوشته بودند.

در سفر معراج به آسمان اول كه رسيدم، قصري پر از طلا و نقره ديدم كه فرشتگان اطراف آن بودند. پرسيدم اين مال كيست؟ گفتند مال جواني از بني هاشم.

در آسمان دوم نيز كه رسيدم، قصري پر از طلا و نقره ديدم كه فرشتگان اطراف آن بودند. پرسيدم اين مال كيست؟ گفتند مال جواني از بني هاشم.

در آسمان سوم تا هفتم نيز اينگونه بود. هنگام برگشت پرسيدم اين جوان نامش چيست؟ گفتند: علي بن ابيطالب.

«قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انَّ حلقة باب الجنة مِن ياقوت الحمراء علي صفحة الذهب فاذا دقّت الحلقة علي الصفحة طنت وقالت ياعلي!حلقة درب بهشت از ياقوت سرخ بر صفحه اي از طلاست كه هرگاه كوبيده شود صدا مي كند:ياعلي.»

حجاج و انس بن مالك

روزي حجاج خونخوار، انس بن مالك را كه خدمتكاررسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمبود، احضار نمود و گفت تو در مورد علي عليه‌السلام چه مي گویي؟ گفت: اهل بهشت است. زيرا اولين كسي بود كه اسلام آورد. حجاج گفت: واي برتو او در جنگهاي مختلف مسلمين را بقتل مي رساند! درحالي كه خدا مي فرمايد (وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا). هركه مؤمني را عمداً بكشد مكافاتش ابدي شدن در جهنم است. انس ناراحت شد و گفت: من شاهد بودم كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمسه روز غذا نخورده بود كه جبرئيل مرغ برياني براي رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمآورد. و گفت خدا سلام به تو رساند و اين هديه را فرستاد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمگفت: خدايا بهترين مخلوقت را بفرست تا در خوردن اين غذا بامن همراه شود. ناگاه اميرالمؤمنين عليه‌السلام وارد شد و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمبا او مشغول خوردن شدند. حجاج گفت: تو ديوانه اي واشتباه مي كني! اگر تو را بكشم، مردم گويند كه خادم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمراكشت. ولي بيرون برو وبترس از اينكه اين حديث را بخواني!انس گفت نمي توان پنهان كنم وتا زنده ام آن را نقل مي كنم.

## معجزاتي از قبر منوراميرالمؤمنين عليه‌السلام

در كتاب دارالسلام نقل شده كه چون سلطان مراد عثماني تصميم گرفت به زيارت مرقد علي عليه‌السلام برود در چهار فرسخي حرم، از اسب پياده شد و امرا و دولتيان همگي پياده شدند. علت را پرسيدند، گفتن چشمم كه به قبة حرم افتاد، اعضاء و جوارحم به لرزه آمد بطوري كه قدرت سواري نداشتم و پياده شدم. گفتند راه دراز است استخاره كن كه سواره بروي يا پياده؟ استخاره كرد. اين آيه آمد: فاخلع نعليك انّك بالواد المقدس طوي شاه فوري كفش را درآورد و با پاي برهنه به حرم رفت. در آنجا محلي است كه مي گويندمحل دوانگشت اميرالمؤمنين عليه‌السلام است. داستانش را پرسيد، برايش داستان مرة بن قيس نقل نمودند. شخصي از منافقين گفت اينها داستانهاي دروغيني است كه شيعيان درست كرده اند. شاه گفت من خودم فردا از مرقد علي عليه‌السلام خواهم پرسيد. روز ديگر سلطان دستور داد زبان آن منافق را قطع كردند.زيراراست بودن داستان برايش مشخص شد.

داستان مرة اين است كه او داراي ثروت زيادي بود. اما دين نداشت. يكروز درباره آباء واجداش صحبت شد، به او گفتند همه آنها بدست اميرالمؤمنين عليه‌السلام (درجنگها) كشته شدند. او ناراحت شده وعده اي از افراد مسلح را جمع كرد و به بطرف نجف حركت كرد. شش روز با مردم نجف جنگ كرد ووارد حرم شد و گفت: اي علي! تو پدران مرا كُشتي! حال مي خواهم قبرتو را نبش كنم! ناگاه دو انگشت شبيه ذوالفقار از قبر بيرون آمد و به كمر مرّة زد واورا دو نيم نمود! سپس تبديل به سنگ شد. اهل نجف آمدند و سنگ را از حرم بيرون انداختند. و از عجايب اين بود كه هرحيواني برآن سنگ عبور مي نمود، برآن بول مي كرد.

گويند كه وقتي نادرشاه خواست وارد حرم اميرالمؤمنين عليه‌السلام شود، جرأت نمي كرد و گفت زنجيري به گردنم بيانداريد و مرا داخل حرم ببريد. كسي جرأت اين كار را نداشت. ناگاه غريبه اي از بيابان ظاهر شد و زنجير به گردن نادر انداخت و اورا داخل حرم برد و بعد ناپديد شد. نادر دستور داد گنبدي طلائي براي حرم درست كنند. از او پرسيدند كه بالاي گنبد چه بنويسيم؟ گفت: «يدالله فوقَ ايديهم». فرداي آن روز و زير نادر گفت نادر سواد ندارد و اين جمله برزبانش جاري شد. اگر قبول نداريد از او بپرسيد كه چه جمله اي بر گنبد بنويسيم؟ پرسيدند گفت ياد ندارم همان جمله ديروزي را بنويسيد.

## آيات در شأن امام عصرعليه‌السلام

١- (وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ) «امام صادق عليه‌السلام :در موقع قيام قائم عليه‌السلام ، اهل ايمان از ياري خدا خوشحال مي شوند.»

٢- (وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً) «لقمان ٢٠» يعني خدا نعمتهاي ظاهري وباطني خود را برشما روزي كرد. «امام كاظم عليه‌السلام: نعمت ظاهري امام ظاهر و نعمت باطني امام غايب است كه از ديدگان مردم مخفي است و گنج هاي زمين در هنگام ظهورش آشكار مي شود و هر چيز دوري برايش نزديك مي گردد.»

٣- (وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ) «ليل ٢» «امام باقرعليه‌السلام :مراد از روز، قائم ما اهل بيت است كه هرگاه ظهور كند، بر دولت باطل پيروز مي شود.»

٤- (سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ) «سبأ ١٦» «امام صادق عليه‌السلام :مراد امام زمان است كه در زمان او همة راهها ايمن است.»

٥- (فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا) «طارق 18» «علي بن ابراهيم در تفسير آن گفته است كه:در زمان قيام قائم، او از جباران وطاغوتها انتقام مي گيرد.»

٦- (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ) «نور35» «علي عليه‌السلام :او قائم ما اهل بيت است.»

٧- «والفجر» «امام صادق عليه‌السلام :فجر لقب قائم ما است.»

٨- (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ) «اسراء٨١»

٩- (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) «توبه ٣٣» (بوسيله او دين بركل زمين ظاهر مي شود.)

١٠- (بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ) «هود٨٦» (او باقي ماندة حجتهاي خداوند است )

١١- (وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ) «قصص ٥» (او حكومت مستضعفين را حاكم مي سازد)

١٢- (أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ) «نحل ٦٢» (او مضطّري است كه هرگاه دعا كند اجابت شود)

## آيه نور

جابر گويد كه وارد مسجد كوفه شدم وديدم اميرالمؤمنين عليه‌السلام چيزي برزمين مي نويسد ولبخند مي زند.از حضرت علت تبسم راپرسيدم.فرمود:تعجب مي كنم از كساني كه اين آيه را مي خوانند ولي به آن معرفت ندارد. بعد آيه 25 نور را تلاوت كردند (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

فرمود: مشكات «محمّد» است. «مصباح» منم. «زجاجة الزجاجة» حسن و حسين هستند. «كانّها كوكب درّي» علي بن الحسين است. «يوقد مِن شجرة مباركة» محمد بن علي است. «زيتونة» جعفر بن محمد است. «لاشرقية» موسي بن جعفر است. «لاغربية» علي بن موسي است. «يكاُ زيتها يُضي ء» محمد بن علي است. «لو لم تمسسه نارٌ» علي بن محمد است. «نور علي نور» حسن بن علي است. «يهدي الله لنوره مَن يشاء» قائم مهدي است.

## ليلة القدر

عمر وابوكر ديدند كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمسورة «قدر»را با خشوع وگريه قرائت مي كند و آن را با حالي جانسوز مي خواند. وقتي علت راپرسيدند، حضرت مطالبي فرمود از جمله گفت آيا مي دانيد كه شخصي كه هر امري بر او نازل مي شود كيست؟ گفتند توهستي اي رسول خدا! فرمود آيابعد از من باز شب قدر وجود دارد؟ گفتند آري. فرمود بعد از من بر چه شخصي نازل مي شود؟ گفتند نمي دانيم. حضرت دست مبارك بر سرعلي عليه‌السلام نهاد وفرمود: اگر نمي دانيد اينك بدانيد كه آن شخص بعد از من، اين است.

قبرش مزار ملائكه است

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمود:الا ومَن مات علي حُبِّ آل محمّد مات شهيداً. الا ومَن مات علي حُبِّ آل محمّد مات مغفور اًله. الا ومَن مات علي حُبِّ آل محمّد مات تائباً. الا ومَن مات علي حُبِّ آل محمّد مات مؤمناً مستكمل الايمان. الا ومَن مات علي حُبِّ آل محمّد مات بشّره ملك الموت بالجنّة. الا ومَن مات علي حُبِّ آل محمّد مات فتح له مِن قبره بابان الي الجنة. الا ومَن مات علي حُبِّ آل محمّد مات جعل الله قبره مزار الملائكة الرحمة.

آگاه باشيد!هركه بر محبت اهل بيت عليه‌السلام بميرد، شهيد مرده است.

آگاه باشيد!هركه بر محبت اهل بيت عليه‌السلام بميرد، آمرزيده مرده است.

آگاه باشيد!هركه بر محبت اهل بيت عليه‌السلام بميرد، توبه كننده بميرد.

آگاه باشيد!هركه بر محبت اهل بيت عليه‌السلام بميرد، عزرائيل به او بشارت بهشت مي دهد.

آگاه باشيد!هركه بر محبت اهل بيت عليه‌السلام بميرد، از قبرش دو در به بهشت باز مي شود.

آگاه باشيد!هركه بر محبت اهل بيت عليه‌السلام بميرد، خداوند قبرش رازيارتگاه ملائكة رحمت قرار مي دهد.

## سخناني از امام زمان (عج)

١- «من باقي ماندة الهي (ادامه دهنده پيامبران وامامان )هستم و انتقام گيرنده از دشمنان خدا مي باشم.»

٢- «لعنت خدا وفرشتگان بر كسيكه يك درهم از مال مارا از روي حرام بخورد.»

٣- «اموالي كه شما بما مي رسانيد، ما آن را براي پاك شدن شما از گناهان قبول مي كنيم. بنابراين هركه مي خواهد بما برساند و هركه نمي خواهد قطع كند كه آنچه خداوند بما داده است از آنچه شما مي دهيد، بهتر است.»

٤- «در حوادثي كه براي شما پيش مي آيد، به راويان احاديث ما (فقها) رجوع كنيد كه آنان حجت من بر شما هستند ومن حجت خدا بر آنان مي باشم.»

٥- «كيفيت انتفاعي كه مردم در زمان غيبتم از من مي برند مانند انتفاع ازآفتاب پنهان در ابرهاست. من امان مردم روي زمين هستم، همانطور كه ستارگان امان اهل آسمان مي باشند.»

٦- «زياد دعا كنيد براي تعجيل در فرج. زيرا دعاكردن در تعجيل فرج خودفرج است.»

٧- «هركه اين دوركعت نماز (نماز امام زمان )را در مسجد جمكران بخواند، گويا در خانه كعبه نماز خوانده است.»

٨- «امام خطاب به سيد موسوي رشتي:

شما چرا نافله نمي خوانيد؟نافله، نافله، نافله!

شما چرا عاشورا نمي خوانيد؟عاشورا، عاشورا، عاشورا!

شما چرا جامعه نمي خوانيد؟جامعه، جامعه، جامعه!»

٩- «ما از لغزشهائي كه از بعضي از شيعيان سر مي زند از هنگامي كه بسياري از آنها ميل به بعضي كارهاي ناشايست نموده اند كه نيكان گذشته از آن دوري مي كردند، مطلع هستيم.

گويا آنان نمي دانند كه ما در رعايت حال شماكوتاهي نمي كنيم و ياد شما را از خاطر نبرده ايم و اگر جز اين بود، از هر سوگرفتاري به شما رو مي آورد و دشمنان شما، شما را از بين مي بردند.

تقوا پيشه كنيد و به ما اعتماد نمائيد و چارة اين امتحاني را كه به شما روآورده است از ما بخواهيد.»

١٠- «وقتي مهدي عليه‌السلام ظهور مي كند، به ديوار كعبه تكيه مي دهد و مي فرمايد: هر كس بديدن آدم و شيث و نوح و سام و ابراهيم و موسي واسماعيل و يوشع و شمعون، آرزومند است، به جمال من نگاه كند كه علم وحلم و كمال همه آنها در من است.

و هر كه آرزوي ديدن جدّم محمّدمصطفي و علي ّ مرتضي و حسن مجتبي و حسين شهيد به كربلا و ديگرامامان را دارد، به من نگاه كند و آنچه خواهد بپرسد كه علم همه در نزد من است. و آنچه ايشان مصلحت نديده و خبر نداده اند، من خبر مي دهم و همه مردم را آگاه مي سازم.

و مي فرمايد:

اي مسلمانان! هر كه مي خواهد از كتابهاي آسماني و صحيفه هاي پيامبران آگاه شود، گوش فرا دهد و بشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم و شيث و ابراهيم و نوح و تورات موسي و انجيل عيسي و زبور داود به لغت و زبان هر ملتي كند به طوري كه علماء وبزرگان آن مذهب و دين، اعتراف كنند كه بدون كم و زياد يك حرف، است.

يك يك اين كتب را خواند و جهانيان را متوجه خود ساخته به شگفتي اندازد. سپس قرآن را قرائت كند و مسلمين را برخورد بلرزاند و عالميان رادر پيشگاه خود، خاضع و خاشع و مرعوب سازد.»

١١- «اگر شيعيان ما كه خدا آنها را به طاعتش موفق بدارد، دلهايشان در وفابه عهد وپيماني كه با ما دارند، گردهم مي آمد، از فيض ديدار ما محروم نمي شدند.»

١٢- «از خدا بترسيد وتسليم امر ما شويد وكارها را بما بسپاريد.پس بر مااست كه شما را از سرچشمه سيراب بر گردانيم.همان گونه كه بردن شمابسوي سرچشمه به وسيلة ما بوده است.و در پي آنچه از شما مخفي است، نرويد.»

قائم عليه‌السلام از مافي الضمير مطلع است؟

خداوند درمعراج به پيامبر اسلام فرمود:

بوسيله قائم شما، زمين خودرا با تسبيح و تقديس و تهليل و تكبير و تمجيد ذات اقدس خود، آباد كنم و از وجود دشمنان پاك نمايم و به دوستانم واگذارم.

با ظهور او، سخنان بي دينان را از كجروي راست كرده وتعاليم خودرا بلندگردانم وشهرها وبندگانم را از علم خود مطلع نمايم وگنجها واندوخته هارا آشكار كرده، ومهدي را به اسرار و مافي الضمير هرشخصي مطلع گردانم واورا بانيروي فرشتگانم ياري كنم تافرمان مرا اجرا نمايد ودينم را رواج دهد.

او وليّ به حق من و مهدي حقيقي بندگان من است.

## علم مهدي عليه‌السلام

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

وقتي مهدي عليه‌السلام ظهور مي كند، به ديوار كعبه تكيه مي دهد ومي فرمايد:هركس بديدن آدم و شيث و نوح و سام و ابراهيم و موسي و اسماعيل و يوشع و شمعون، آرزومند است، به جمال من نگاه كند كه علم وحلم وكمال همة آنها در من است. و هركه آرزوي ديدن جدّم محمّد مصطفي و علي ّمرتضي و حسن مجتبي و حسين شهيد به كربلا وديگر امامان را دارد، به من نگاه كند و آنچه خواهد بپرسد كه علم همه در نزد من است. وآنچه ايشان مصلحت نديده وخبرنداده اند، من خبر مي دهم وهمه مردم را آگاه مي سازم.

ومي فرمايد:

اي مسلمانان! هركه مي خواهد از كتابهاي آسماني وصحيفه هاي پيامبران آگاه شود، گوش فرا دهد وبشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم وشيث وابراهيم ونوح وتورات موسي وانجيل عيسي وزبور داود به لغت وزبان هر ملتي كند بطوريكه علماءوبزرگان آن مذهب ودين، اعتراف كنند كه بدون كم و زياد يك حرف، است. يك يك اين كتب را خواند و جهانيان را متوجه خود ساخته به شگفتي اندازد. سپس قرآن را قرائت كند و مسلمين را برخود بلرزاند و عالميان را در پيشگاه خود، خاضع وخاشع ومرعوب سازد.

سوراخ كردن زبان

شيخ شمس الدين محمدبن قارون گويد:

به حاكم حلّه بنام مرجان الصغير گزارش دادند كه يكي از شيعيان بنام ابوراجح به خلفاء اهانت مي نمايد!حاكم دستورداد تا اورا آوردند وچندنفربقصد كشت اورا زدند وآنقدر به صورتش زدند كه دندانهاي جلو اوافتاد.. سپس زبانش را بيرون آورده بر آن حلقة آهني زدند وبيني اورا سوراخ كرده و ريسماني از مو درآن وارد كرده وبه طنابي بستند وبدستور حاكم دركوچه هاي شهر گرداند.تماشاچيان هم از هر طرف اورا مي زدند بطوريكه برروي زمين افتاد ومرگ را پيش روي خود ديد.بعد ازآن حاكم دستورداد تاكار اورا تمام كنند ولي چند نفر واسطه شده وگفتند:او پيرمردي ساخورده است وآنچه برسرش آمده اورا از پاي درخواهد آورد.اورا رها كن كه خودمي ميرد وخونش را برگردن نگير!

حاكم هم از كشتنش صرف نظر كرد.بستگان ابوراجح آمدند واورا در حاليكه صورت وزبانش باد كرده بودوكسي ترديد نداشت كه همانشب خواهدمرد، به منزلش بردند.

برخلاف انتظار، فرداي آنشب كه مردم براي اطلاع از وضع او بديدارش رفتند، ديدند كه در حال صحت وسلامت نماز مي خواند. دندانهايش مثل اول شده وجراحتهايش خوب شده واثري از آنها باقي نمانده وپارگي صورتش رفع گرديده است.

مردم تعجب كرده وماجرايش را پرسيدند.گفت:

من مرگم را ديدم.زبان سخن گفتن هم نداشتم تا از خداوند متعال حاجتي بخواهم.لذا در دل دعا كردم وبه مولا وآقايم صاحب الزمان عليه‌السلام توسل جستم.چون شب فرا رسيد، ناگاه ديدم كه خانه ام پرنور شد ويكدفعه ديدم كه مولايم امام زمان عليه‌السلام دست مباركش را بر صورتم كشيد وبه من فرمود:ازخانه خارج شو وبراي طلب روزي براي زن وبچه ات كاركن كه خدا بتوسلامتي داد.

منهم به اين وضعي كه مي بينيد شدم.

شمس الدين گويد: بخدا قسم! قبل از اين ماجراابوراجح خيلي ضعيف وكم بنيه وزشت وكوتاه ريش بود ومن به حمامي كه او در آن بود، مي رفتم ولي بعد از اين جريان وقتي اورا ديدم متوجه شدم كه نيرويش زيادشده وقامتش راست گرديده وريشش بلند وصورتش سرخ شده وانگار به سن بيست سالگي برگشته وپيوسته در همين حالت بود تا اينكه وفات يافت.«مكيال المكارم»

## كودك دوازده ساله سنّي شفايافت

«سعيد چنداني » دانش آموز دوازده ساله سنّي كه در سال پنجم ابتدائي در دبستان محمد علي فائق زاهدان درس مي خواند دچار سرطان در ناحية شكم شد كه اورا در بيمارستان هزارتختخوابي تهران بستري سپس او را دربيمارستان الوند عمل جراحي كرده وغده اي به وزن يك كيلو و نيم ازشكمش در مي آورند.امّا در مدت كوتاهي جاي غدّه پر مي شود و پزشكان اظهار مي دارند كه با اين رشد سريع غدّه، ديگر كاري از آنها ساخته نيست.

مادر سعيد شبي در خواب مي بيند كه به او مي گويند«سعيد را به مسجدجمكران ببريد.»

طبعا يك زن سنّي نمي دانسته كه مسجد جمكران كجا است؟ ولي با پرس و جو او را به مسجد جمكران قم راهنمائي مي كنند. او هم دست فرزندش را گرفته و در سال ١٣٧٢با پسر ديگرش «محمد نعيم» به قم آمده و به مسجد جمكران مي رود.

مادر سعيد اعمال مسجد را فراگرفته و با پسرش «محمد نعيم» اعمال را انجام مي دهد.آنگاه عريضه اي تهيه مي كند و آن را در چاه مي اندازد و به امام عصرعليه‌السلام متوسل مي شود.

آن شب كه شب چهارشنبه بوده است عده زيادي به مسجد مي ايند و درمسجد به عبادت ونيايش وتوسل به بقية الله مي پردازند.مادر سعيد بامشاهده اين امر، توسلش را بيشتر كرده وبا الحاح واصرار از امام عصرعليه‌السلام شفاي فرزندش را مي خواهد. همچنين موقعي كه به اطاق مسكوني در زائرسراي جمكران مي رود، دو نفر از خدام به اطاق او آمده و عزاداري مي كنند و همگي براي شفاي سعيد دعا مي نمايند.

ساعت ٣ بعد از نيمه شب، سعيد در عالم رؤيا شخصي را مي بيند كه نوري او را فراگرفته و به طرف او مي آيد.نور به سينه وشكم او مي رسد و سعيد از عالم رؤيا بيرون امده وچون چيزي متوجه نمي شود دوباره مي خوابد.

صبح روز بعد وقتي مي خواهد عصايش را بردارد وبلندشود، متوجه مي شود كه از درد شكم خبري نيست وبدنش سبك شده است.در آن وقت متوجه مي شود كه شفا يافته است و آن نور وجود مقدس حضرت صاحب الزمان عليه‌السلام بوده است.

روز جمعه سعيد ومادرش به تهران رفته وبه بيمارستان الوند مراجعه مي كنند.پس از عكسبرداري معلوم مي شود كه سعيد صحيح وسالم است واز غده بدخيم سرطاني هيچ خبري نيست.

## عالم وهابي شيعه شد

دكتر عصام العماد، فارغ التحصيل دانشگاه «الامام محمد بن سعود» در رياض و شاگرد «ابن باز»م فتي اعظم سعودي و امام جماعت يكي از مساجد بزرگ صنعا و از مبلغين وهابيت و نويسنده كتاب عليه شيعه بنام «الصلة بين الاثني عشرية والغلاة» با آشنايي با يكي از جوانهاي شيعه، با فرهنگ نوراني شيعه آشنا شد واز فرقه وهابيت دست كشيد وبه مذهي شيعه مشرف گرديد.سپس او كتابي به همين مناسبت نوشت.در اين كتاب گفته است كه وهابيت فهميده اند كه تنها مذهب آينده، مذهب شيعه اماميه است.

واز قول شيخ عبدالله الغُنيمان استاد «الجامعة الاسلاميه »نقل نموده است كه:وهابيين يقين دارند كه تنها مذهبي كه در آينده اهل سنت ووهابيت را به طرف خود جذب خواهد كرد، همان مذهب شيعه امامي است.

همچنين شيخ ربيع بن محمد از نويسندگان وهابي مي نويسد:باعث شگفتي است كه برخي از برادران وهابي وفرزندان شخصيت هاي علمي و دانشجويان مصري، اخيرا شيعه شده اند.

شيخ محمد مغراوي از ديگر نويسندگان وهابي:با گسترش مذهب تشيع در ميان جوانان مشرق زمين، بيم آن داريم كه اين فرهنگ در ميان جوانان مغرب زمين نيز گسترش يابد.

منابع

١- زنان مرد آفرين - محمدي اشتهاردي

٢- اصول سه گانه - سيدمرتضي زماني

٣- ٩٦مجله مبلغان پيش شماره ٢ - معاونت تبليغ مركز مديريت حوزه علميه قم

٤- فلاح السائل - سيدبن طاووس

٥- داستانهاي شگفت انگيز از مسجد مقدس جمكران - حيدر قنبري قزويني

٦- مسند احمد بن حنبل

فهرست مطالب

[غدير خم 4](#_Toc483128657)

[رحلت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 6](#_Toc483128658)

[دعوت يوم الانذار 8](#_Toc483128659)

[جنگ خندق 9](#_Toc483128660)

[جنگ خيبر 10](#_Toc483128661)

[جنگ حنين 11](#_Toc483128662)

[علم و حكمت اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام 12](#_Toc483128663)

[آياتي كه برمقام علي عليه‌السلام دلالت مي كند: 13](#_Toc483128664)

[آيات ديگر قرآن در شأن علي بن ابي طالب عليه‌السلام 15](#_Toc483128665)

[عبادت امام سجادعليه‌السلام 19](#_Toc483128666)

[عبادت بي ولايت 27](#_Toc483128667)

[ابراهيم عليه‌السلام وملكوت آسمانها 29](#_Toc483128668)

[روز قيامت ومنبرهاي پيامبران واوصياء 31](#_Toc483128669)

[تقسيم كننده بهشت وجهنّم 33](#_Toc483128670)

[حضور معصومين عليه‌السلام بر بالين محتضران! 35](#_Toc483128671)

[شش صورت در قبر مؤمن! 37](#_Toc483128672)

[پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعالم برزخ! 38](#_Toc483128673)

[رجعت مردگان 40](#_Toc483128674)

[شيعيان در قيامت 41](#_Toc483128675)

[نجات از جهنم! 42](#_Toc483128676)

[خواهر رضاعي پبامبر در حضور حجاج ّ خونخوار! 43](#_Toc483128677)

[دست علامه حلّي در دست امام زمان (عج ) 46](#_Toc483128678)

[كتابي نوشتة امام زمان (عج) 47](#_Toc483128679)

[بحرالعلوم يمني شيعه مي شود 49](#_Toc483128680)

[ابن قولويه (جعفربن قولويه) 51](#_Toc483128681)

[ملا محسن فيض كاشاني 53](#_Toc483128682)

[هدايت دو برادر 55](#_Toc483128683)

[تا يكسال پول لازم نداشتم 58](#_Toc483128684)

[حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) وفاطمه معصومه (سلام الله علیها) 62](#_Toc483128685)

[برتر از فرشتگان 65](#_Toc483128686)

[اخلاق عظيم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 67](#_Toc483128687)

[زنده شدن حضرت سام! 69](#_Toc483128688)

[آيه تطهير 72](#_Toc483128689)

[آية مباهله 73](#_Toc483128690)

[آيه ابتلي 74](#_Toc483128691)

[آية مودّت 75](#_Toc483128692)

[آيه تلقّي 76](#_Toc483128693)

[آيه ولايت 77](#_Toc483128694)

[آيه اطعام 78](#_Toc483128695)

[آية امانت 79](#_Toc483128696)

[آية نجم 80](#_Toc483128697)

[آية تبليغ 81](#_Toc483128698)

[اعجاز در تولد اميرالمؤمنين عليه‌السلام 84](#_Toc483128699)

[معجزاتي از قبر منوراميرالمؤمنين عليه‌السلام 89](#_Toc483128700)

[آيات در شأن امام عصرعليه‌السلام 91](#_Toc483128701)

[آيه نور 93](#_Toc483128702)

[ليلة القدر 94](#_Toc483128703)

[سخناني از امام زمان (عج) 95](#_Toc483128704)

[علم مهدي عليه‌السلام 98](#_Toc483128705)

[كودك دوازده ساله سنّي شفايافت 100](#_Toc483128706)

[عالم وهابي شيعه شد 102](#_Toc483128707)